

نسخه انگلیسی کتاب جشنواره عکس شاهنامه در انگلستان واز سوی دانشگاه کمبریج منتشر شد. این کتاب که آثار برگزیده دور نخست و دور دوم جشنواره را در خود جای داده است با مقدمه کورش جوادی بنیانگذار و دبیر جشنواره عکس شاهنامه و فیروزه ملویل رئیس مرکز شاهنامه دانشگاه

کمبریج و حامی بین المللی جشنواره عکس شاهنامه منتشر شده است. کتاب جشنواره ملی عکس شاهنامه همزمان با پنجمین ساگرد تالسیس مرکز شاهنامه دانشگاه کمبریج منتشر شده و به میهمانان و چهره‌های سرشناس شرکت‌کننده در این مراسم نیز پیشکش شد. جشنواره ملی عکس شاهنامه روینادی فرهنگی و هنری است که هر دو سال یکبار از سوی باشگاه شاهنامه پژوهان و باشگاه نقالان با همکاری و همراهی تهادی از نهادهای فرهنگی و هنری برگزار می شود.

وطن‌طولی

دو هفته‌نامه فرهنگی وطن یولی سال چهارم، شماره ۲۸، ۸ صفحه

فرهنگ Culture

تحسین روزنامه لس آنجلس تایمز از پویانمایی شاهنامه



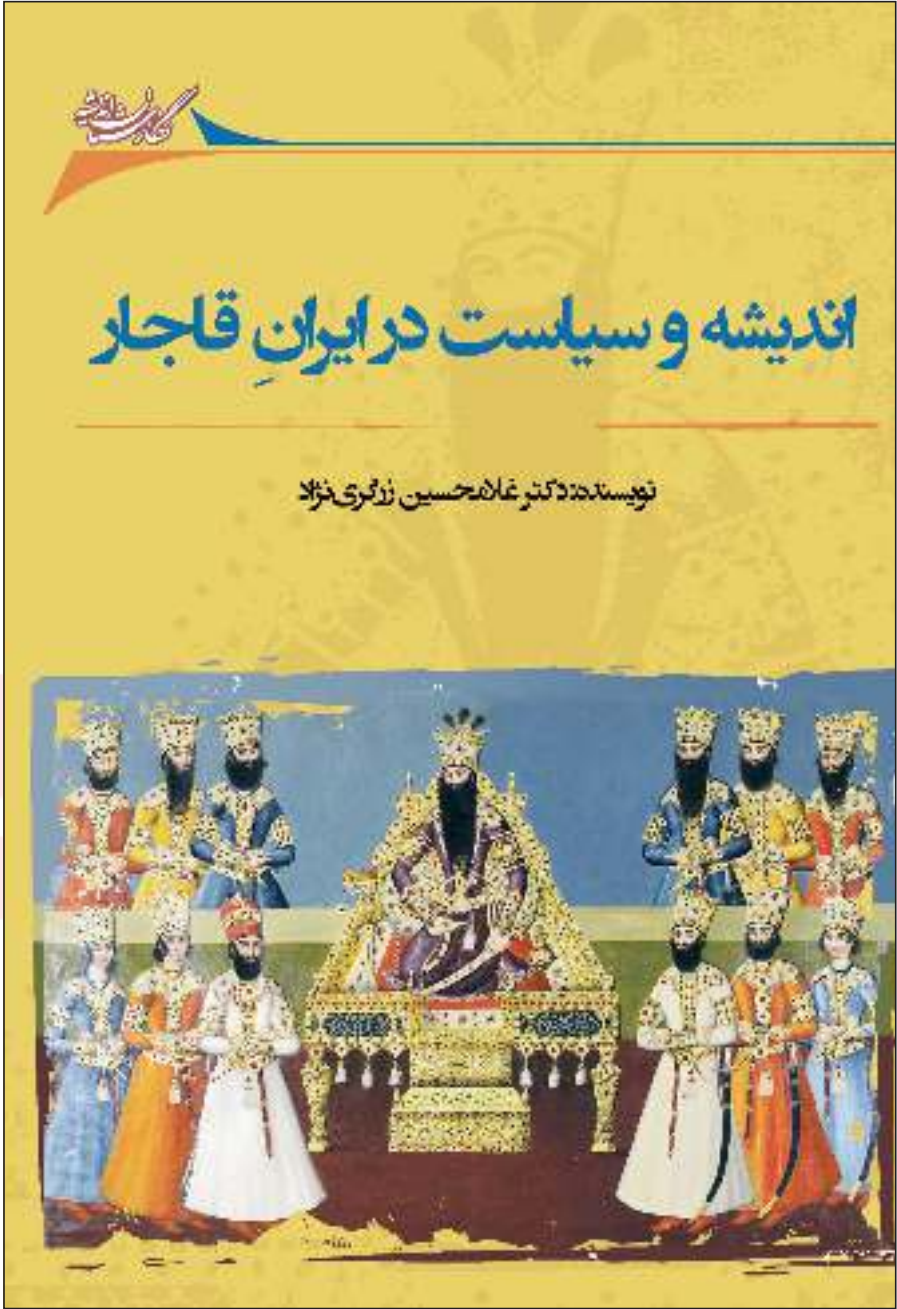
روزنامه لس آنجلس تایمز در گزارشی درباره پویانمایی آخرین داستان آورده است: این پویانمایی یک شاهکار بی‌نظیر است. همزمان با نمایش پویانمایی سینمایی آخرین داستان در لس آنجلس، این روزنامه درباره این پویانمایی نوشت: «پویانمایی سینمایی بلندپروازانه آخرین داستان، اسطوره‌های باستانی پارسی را به شعری نو و حماسه‌ای حیرت‌انگیز بدل می‌کند. حماسه‌ای که در آن نیروهای الهی با شرارتی رموز به مبارزه برمی‌خیزند. تمایز فرهنگی در کنار سبک جسورانه، این پویانمایی را به یک شاهکار بی‌نظیر تبدیل می‌کند.»
آکادمی علوم و هنرهای سینمایی اسکار چندی پیش فهرست ۲۳ اثر رقابت‌کننده در شاخه بهترین پویانمایی این جوایز را با پویانمایی ایرانی آخرین داستان اعلام کرد.

جشنواره ملی عکس شاهنامه منتشر شد



نگاهی به تازه‌ترین کتاب دکتر غلامحسین زرگری نژاد برنده جایزه دهخدا؛

اندیشه و سیاست در ایران قاجار



مجموعه دوجلدی «اندیشه و سیاست در ایران قاجار»، که توسط انتشارات نگارستان اندیشه به تازگی وارد بازار نشر شده بخشی از طرح تدوین و تنظیم و تألیف تاریخ اندیشه سیاسی در تاریخ ایران است که غلامحسین زرگری‌نژاد، استاد بازنشسته دانشگاه تهران، کار آن را قریب دو دهه پیش آغاز کرده است. بخشی از تلاش‌های گذشته‌ی وی، به تدارک منابع و مدارک بسیار نایاب و پراکنده در بخش خطی کتابخانه‌های مختلف صرف شده است. حاصل این تلاش‌ها انتشار مجموعه ۴ جلدی سیاست‌نامه‌های قاجاری (نگارستان اندیشه: ۱۳۹۵) و مجموعه دوجلدی رسایل عصر مشروطیت (مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی: ۱۳۸۸) بوده است. نوشته حاضر، قسمتی از بخش پایانی طرح مفصل اندیشه سیاسی در تاریخ ایران است که آراء و اندیشه‌های سیاسی در دوره قاجار از روزگار عباس میرزا تا عصر مشروطه را دربر می‌گیرد. در هریک از فصول این کتاب، با محوریت یکی از کنشگران سیاسی – اندیشه‌ای در عصر قاجار، تحولات فکری و نظریه‌های سیاسی بررسی شده است. ویژگی بارز اثر، تسلط نویسنده بر تمام متون و اسناد تاریخی عصر قاجار است به نحوی که در بررسی تاریخ اندیشه، تمام بازتاب‌ها و بازنمایی‌های سیاسی – اجتماعی و آثار اقتصادی آن در ادوار مختلف به دقت نشان داده شده است. آن‌گونه که مؤلف وعده داده، امید می‌رود تا مجلدات دیگر این اثر – که دگرگونی‌های بعدی اندیشه سیاسی در ایران از مشروطه تا پایان عصر قاجار اختصاص دارد – در آینده‌ای نزدیک منتشر شود. آنچه در ادامه می‌آید، چارچوب نظریه مؤلف در باب تحول و تطور اندیشه و سیاست در ایران از گذشته‌های دور تا امروز است.

جامعهٔ ایران در آخرین سال‌های حیات امپراطوری ساسانی، در شرایطی اسیر بحران‌های عمیق و ریشه‌دار درونی شده بود که دو کانون پر جمعیت بدوی یکی در جنوب غربی و دیگری در شمال شرقی ایران خود را آمادهٔ نفاذ گسترده به مراکز مدنی و شهری ایران‌زمین می‌کردند. ظهور اسلام و پیشروی مسلمانان در عصر خلیفهٔ دوم به سوی سواد، گرچه برای مدتی کوتاه انگیزه‌های غارت‌گری بنی‌شیبان و بنی‌برکین‌وائل، دو تیرهٔ بزرگ از اعراب بدوی حاشیهٔ مرزهای ایران را کنترل کرد و موجب شد تا هجوم به تیسفون و مداین ماهیتی اعتقادی پیدا کند و مبنایی گردد برای گسترش اسلام در ایران و فراهم شدن زمینهٔ رشد و تعالی فرهنگی ایرانیان و از میان رفتن عوامل بن‌بست و بحران‌های فرهنگی و اعتقادی پیشین در جامعه ساسانی، اما با فرا رسیدن دورهٔ سلطنت امویان و عباسیان، حیات شهرنشینی و زندگی مجموعه‌های مدنی دستخوش دگرگونی و آسیب گسترده‌ای گردید. جز سيطرة شیوخ و بزرگان بدوی بر سرنوشت شهرها و آبادی‌های ایران با نام حاکمان اسلامی، حاکمانی که موانعی عمده را در روند تنفس طبیعی شهرنشینان ایران فراهم می‌ساختند و با شیوه ادارهٔ شهرها بر بنیاد ادارهٔ قبیله، قالب و محتوای حیات شهرنشینی را به سوی بافت بدوی تنزل می‌دادند، مهاجرت پیوسته و مداوم تیره‌های گوناگون عربی به مناطق مختلف ایران و استقرار آنان در شهرهای عدیدهٔ کشور، از سویی به دگرگونی ساخت قومی و ترکیب انسانی و جمعیتی این شهرها انجامید و در نهایت بروز دواگانگی در بافت مدنی و ناهمگونی فرهنگ و مدنیت شهرهای مذکور را سبب شد و از سویی دیگر بخش مهمی از توانایی‌ها و خلاقیت‌های شهرنشینان ایرانی را مصروف تعارض‌های حاصل از ناهمگونی بافت جدید شهری کرد.

با هجوم وسیع غزنویان و طی حدود یک قرن سلطه سلطان محمود غزنوی و جانشینان او بر تمام خراسان بزرگ و ایران مرکزی، تمامی میراث فرهنگی و تمدنی ایرانیان مهجور ماند و با بی‌اعتنایی و تحقیر و بن‌بست مواجه گشت. محمود غزنوی نه تنها حکیمی چون فردوسی را برنمی‌تافت، بلکه شرایط صعبی را نیز برای فرزانتگانی چون بیرونی و ابن‌سینا فراهم می‌کرد. فرار ابن‌سینا از شرق به غرب ایران، کوششی بود برای نجات اندیشه و خردورزی از درون فضای

به تدبیر پشت هوا بشکنیم

کورش بزرگ و وحدت ملی ایران



داریوش احمدی

آسیای غربی در نیمه نخست هزاره اول پیش از میلاد با پیکره‌ای زخمی از چنگ‌اندازی‌ها و لشکرکشی‌های پیوسته امپراتوری آشور، دورانی از پریشانی و پراکندگی را ازسر می‌گذراند. این زخم‌ها تا به‌حدی کاری و عمیق بودند که مادها و حتا عیلامیان با آن پیشینه تمدنی خود، نتوانستند پس از برافتادن آشور، چنان بیابند که بتوانند سيطره خود را بر سراسر آسیای غربی گسترش دهند.

اما در فراسوی پهنه پرآشوب و پرزدوخورد غرب ایران (آوردگاه مادها و ماناها و عیلامیان و دیگر مردمان غرب ایران‌زمین با امپراتوری‌های میان‌رودان)، دودمانی از شهریاران هوشمند و آینده‌نگر برسر قدرت بودند که روابطی صلح‌آمیز با آشوریان و دیگر امپراتوری‌های منطقه داشتند: پادشاهان پارس. همین روابط، فرصت و موقعیت شایانی را برای شکوفایی و بالندگی این دولت جوان – اما متکی به تجربیات عیلامیان کهن‌سال –فراهم آورد، آن‌هم در زمانه‌ای که دیگر دولت‌های منطقه دست‌به‌گریبان تهاجمات آشور بودند یا از بی سرتگونی آشور، اقتصادشان فروپاشیده بود.

در سده ششم پیش از میلاد سرانجام شاهزاده‌ای برآمد که نوید تحولاتی گسترده و سرنوشت‌ساز را در افق دنیای کهن و فرتوت غرب آسیا می‌داد: کورش پسر کمبوجیه پادشا سرزمین پارس. کورش بزرگ پس از آنکه قدرت خود را در جنوب ایران‌زمین استوار ساخت و سازمان اداری و نظامی کارآمد و توانمندی را شکل داد، همه دولت‌ها و دولت‌شهرهای شرق و غرب ایران و آسیای غربی را تا کرانه‌های مدیترانه یکبه‌یک و بی‌درپی فروگرفت تا به نظمی جهانی که خود و جانشینانش بدان باور داشتند، جامه عمل بپوشاند. او در همه‌جا چهره‌ای مردم‌دار و خیرخواه از خود به‌نمایش گذاشت تا بدان اندازه که حتا به شخصیتی ستوده و محبوب در ادبیات (چنان‌که در کوروپدیای کسئفن یونانی یا در سیمای کیخسرو در حماسه ملی ایران) و در متون مقدس (به‌عنوان مسیح در عهدعتیق و به‌عنوان ذوالقرنین در قرآن کریم) بدل شد.

امپراتوری نوپای کورش تیره‌های ایرانی را در شرق و غرب ایران‌زمین، از سغد و بلخ تا پارس و ماد، که فرهنگ و زبانی همانند داشتند، برای نخستین‌بار تحت حاکمیت سیاسی واحدی درآورد. این رویداد مهم فرایندی را آغاز کرد که اگرچه تبلور آن در دوران داریوش بزرگ بود، دستاوردی عظیم و ماندگار داشت که همانا شکل‌گیری «ایران» بود. پیدایش مفهوم و نام ایران، که کوتاه‌شده واژه ایران‌شهر به‌معنای «قلمرو ایرانیان» است، محصول و برآیند به‌هم‌پیوستگی سیاسی و فرهنگی تیره‌های ایرانی‌ای بود که در شرق و غرب این پهنه، جدا از هم می‌زیستند، اما با وقوع فرایندی که کورش بزرگ آغازگر آن بود، سرانجام به این احساس و باور عمیق نایل شدند که به سرزمین و فرهنگ و تاریخ و شهریاری یگانه و مشترکی تعلق دارند. این‌گونه بود که مفهوم سیاسی و فرهنگی ایران‌شهر – که به‌تعبیری از آمودریا تا فرات را دربرمی‌گرفت – در دوران پادشاهی پارسیان پدید آمد و برای مردمان این سرزمین بزرگ و فراخ، هویت واحد و پیکره متحد «ایرانی» را فراهم آورد؛ هویت یگانه و مشترکی که با گذشت هزاران سال و باوجود همه ناملایمات، همچنان پاینده و برج‌ا مانده است. جایگاه کورش بزرگ در پیدایش «ایران» و وحدت ملی ایرانیان انکارناپذیر است و بی‌دلیل نیست که از همان دوران کورش بزرگ را «پدر ایران» خوانده‌اند.

ادامه از صفحه اول

نگاه ایرانی به تهاجم ترکیه

شام ترکی!

این نگاه میان احزاب کُردی و غیرنظامیان کرد تفاوت قائل شده و توسعه‌طلبی‌های ترکیه که همراه با کشتار مردم بی‌دفاع است را محکوم می‌کند و بهترین راه‌حل را در حفظ یکپارچگی سسوریه بدون دخالت کشورهای خارجی و با فراهم کردن امکان مشارکت کردها در مناسبات قدرت در سوریه می‌داند. این نگاه می‌تواند آرامش و آسایش را پس از چند سال به کشور سوریه بازگرداند و با تقویت دولت مرکزی دست دولت ترکیه و احزاب کُردی با مشی مسلحانه را از سرنوشت مردم کُرد سوریه قطع می‌کند.

البته باید به این نکته مهم نیز توجه کرد که تنها تلاش ایران برای کمک به همتباران خود کافی نیست و گروه های کُردی نیز باید این واقعیت بپذیرند که دشمنی با ایران یعنی دشمنی با میهن آبا و اجدادی خود. تجربه نشان داده است که کردها در منطقه پناهی جز ایران ندارد و هر کشوری ازجمله آمریکا، عربستان، اسرائیل و … به کردها نزدیک می‌شود تنها به‌صورت مقطعی و از روی بهره‌برداری سیاسی است. ازاین‌رو واقع‌بینی کردها در خوشبختی آن‌ها تأثیر مستقیم دارد. تا زمانی که کردها سیاست خود را بر دشمنی با ایران گذاشته‌اند نمی‌توانند انتظار کمک داشته باشند. هرچند همان‌طور که گفتیم ایران برای حمایت از ایرانی‌تباران وظیفه ذاتی دارد.

از این رو اگر بخواهیم این نوشته را جمع بندی کنیم باید به دو نکته مهم اشاره کنیم. نکته نخست اینکه حمله ارتش ترکیه به شمال سوریه با هر عنوانی محکوم است و باید فوراً قطع شده و دیگر تکرار نشود. کشتار مردم بی گناه پس از سال ها درد و رنج و از سکوت نهادهای بین المللی قابل تحمل نیست و دل هر انسانی را به درد می آورد. نکته دوم تضعیف گروه های مسلح کُردی و تبدیل آنها به گروه های سیاسی برای مشارکت در دولت سوریه است. دولت سوریه نیز باید از این اتفاق درس عبرت بگیرد و کردها را نه به عنوان یک غریبه که بلکه به عنوان شهروندان و فرزندان خود د رنظر بگیرد و زمینه مشارکت آنها در قدرت را فراهم کند. دور باطل جنگ و کشتار و خون ریزی در خاورمیانه باید پایان پذیرد. تا زمانی که اصلاحات از درون و به صورت مسالمت آمیز نباشد بدبختی و جنگ و کشتار از این منطقه رخت برخواهد بست.

اگر توجه شود که پس از خوارزمشاهیان، مغولان و تیموریان و ترکمانان از قرن هفتم تا آغاز قرن دهم تنها سکان‌داران سیاست و اقتصاد و فرهنگ و تمدن در ایران‌زمین بودند. همچنین اگر به این واقعیت عنایت شود که در طی همین سه قرن نیز همچنان بافت ملی و ترکیب قومی و ساکنان شهرها و قصبات و آبادی‌های ایران به نفع مهاجران جدید و بدویان سرازیر شده از شمال شرقی فلات ایران تغییر می‌یافت، روشن می‌شود که در طول این ایام نیز حیات شهری و بستر ظهور و تکامل فرزاتگی، هم لگدکوب بدویان بود و هم در کنترل ایشان. حاصل این سيطره نیز طبعاً به انحطاط افزونتر زندگی مدنی و غلبه بدوات منتهی می‌گردید.

در پس فراز و نشیبهای بسیار، از دل تحولات عصر صفوی و تا آستانه قاجار، در تاریخ اندیشه سیاسی معاصر ایران، جریان ترقی‌خواه و اصلاح‌طلب دیوانسالار و حکومتگر تولد یافت و با فراز و نشیب‌هایی، حیات خویش را پایان قرن سیزدهم ادامه داد. جریان ترقی‌خواه حکومتی طبعاً یگانه جریانی بود که در دورهٔ قاجار پدید آمد و در قیاس با تمامی آنان قدیمی‌تر و با سابقه‌تر. در تاریخ اندیشه سیاسی عصر معاصر، در کنار جریان اصلاح‌طلب حکومتی، جریان دیگری به نام اندرزنامه‌نویسان سیاسی متولد شده است. این جریان که در گسترهٔ تاریخ ایران بسیار ریشه‌دار است و سابقهٔ تاریخی آن با اندک تسامحی در بارة ریشه‌های باستانی آن، به دورهٔ سلاطین ساسانی می‌رسد، همواره خاستگاه و پایگاهی محافظه‌کارانه داشت، اما به همان میزان محافظه‌کاری، از جهت‌گیری واقع‌گرایانه‌ای برخوردار بود. در میان اندرزنامه‌نویسان پهنهٔ تاریخ ایران و از جمله تاریخ معاصر ایران، دو دسته اصلی اندرزنامه‌نویسان مردم‌گرا و سلطنت‌طلب رخ می‌نمایند. درست به همان اندازه که اکثر قریب به اتفاق دسته دوم، از دانش و آگاهی بی‌بهره بودند و از ضلالت به دور و فروافتاده در دام تملق جویی محض، غالب اعضای دستهٔ نخست مردانی بودند صاحب دانش و معرفت، اما به جای آنکه بکوشند تا آن دانش و آگاهی خویش را در درون جامعه‌ای با ریشه‌های دیرینهٔ انحطاط، با طرح آراء نظری و ذهنی و به استعانت مفاهیم و مقوله‌های غیرقابل لمس و ادراک برای عامه مردم و دستگاه دولت بیان کرده و به آفریدن آثاری برای نمایشگاه‌های فکری و فلسفی و مطلوب خواص، دلخوش کنند، واقع‌گرایانه و به قصد تلاش برای تغییر رفتار حاکمان ستمگر و فرمانروایان بدوی، همت خویش را صرف آفریدن آثاری کرده‌اند، در حد فهم و درک مخاطبان و مساعدت برای حداکثر تغییرات مطلوب و در حد ظرفیت مخاطبان به سود مردم تحت سلطه. مردمی که در گورستان بدوات دفن شدند.

بی‌گمان معبود عالمان و فرززانگن به جای مانده، با هجوم خوارزمشاهیان و مغولان و ایلخانان و تیموریان و ترکمانان افزایش نمی‌یافت و فاصله بافت فکری، حیات مدنی و اندیشه اجتماعی باز هم عمیق‌تر و ماندگارتر نمی‌شد، چه بسا همان سرازیر شده از شمال شرقی فلات ایران تغییر می‌یافت، روشن می‌شود که در طول این ایام نیز حیات شهری و بستر ظهور و تکامل فرزاتگی، هم لگدکوب بدویان بود و هم در کنترل ایشان. حاصل این سيطره نیز طبعاً به انحطاط افزونتر زندگی مدنی و غلبه بدوات منتهی می‌گردید و توسعه علم و دانش می‌شدند، اما تقدیر تاریخی جامعه ایران و فرهنگ و تمدن ایرانی آن بود تا باز هم با سنگین‌تر شدن لایه‌های بدوات بر حیات خویش، همچنان تمام انرژی و توانایی شدیداً کاهش یافته‌اش را صرف تنفس برای بقا کند، نه تحرک برای برکشیدن و افزایش دانش و آگاهی خویش.

که با علایق بدوی، دانشمندانی چون ابوعلی سینا را حداکثر به عنوان طیبب دربار و زینت دستگاه امارت می‌خواست، نه معلمی برای ترویج و توسعه علم و دانش. لایه‌های نسبتاً ضحیخی از گل‌ولای حاصل از سیلاب بدوات غزنوی گرچه فراگیر بود، اما بیش از همه‌جا، مراکز علمی و مدنی را در زیر

قشر مستحکم خویش قرار داد. این مراکز در طول این ایام، اگر در خویشتن قدرتی می‌یافتند، طبعاً باید آن را در راه شکستن آن لایه‌های هولناک به کار می‌گرفتند و بیش از آن توان و مجالی نداشتند برای تداوم گام‌های قبلی و استمرار آهنگ رشد پیش از عصر غزنوی.

در شرایطی که امید آن وجود داشت تا ایرانیان با تکیه به استعداد و شایستگی خود، لایه‌های سیلاب عصر غزنوی را شکسته و راه خویش را به رشد جوانه‌هایی که برمی‌کشیدند، بگشایند، یکباره با هجوم قبایل نه‌گانه ترکمن به ریاست طغرل‌بیک سلجوقی، آوارهای تازه و بسیار گسترده‌تری بر روی عقل

و اندیشه و نظام مدنی ایرانیان فرود آمد و باز هم شهرها را به خرابی بیشتر، شهرنشینان را به خواری افزون‌تر و ترکیب ملی را به سوی غلبهٔ بیرونی و بدوی سوق داد. سلطهٔ سلجوقیان در ایران در بخش‌های اصلی ایران، از آغاز تا پایان، حدود یک قرن به درازا کشید. معنای این سخن و حاصل اجتماعی آن

صمد بهرنگی؛ معلمی مبتکر در آموزش زبان فارسی به کودکان مناطق دوزبانه



حسن ذوالفقاری

مدیر گروه آموزش زبان فارسی فرهنگستان زبان وادب فارسی

آموزش زبان دوم از چه سنی و چگونه؟ سوال مهمی است که پاسخ‌های متفاوت و گوناگونی دارد. هرچند تاکنون تحقیقات متعددی در این زمینه انجام شده، اما همچنان پاسخ روشنی برایش وجود ندارد. اگرچه برخی از پژوهشگران و بسیاری از مردم عامه بر این باورند که بهترین سن برای فراگیری زبان دوم، از سه سالگی است، اما حقیقت آن است که برای پرسش مطرح شده نمی‌توان پاسخ قطعی داد؛ به عبارت دیگر هرچند باور عامه بر این است که بهترین سن برای یادگیری زبان دوم قبل از پنج سالگی است، اما باید گفت این نسخه‌ای نیست که بتوان برای همه کودکان پیچید و حتی همه زبانشناسان و روانشناسان حوزه کودک نیز به آن اعتقادی ندارد. با وجود این، آموزش زبان فارسی به عنوان زبان رسمی کشور از پایه ابتدایی برای تمامی کودکان آغاز می‌شود. موضوعی که گاه کودکان در مناطق دو زبانه را با مشکلات اساسی مواجهه می‌کند. به اعتقاد کارشناسان، نبود ساز و کار مناسب به منظور تدریس زبان فارسی به کودکان این مناطق و شروع آموزش مهارت‌های خواندن و نوشتن، پیش از آموزش و تقویت مکالمه به این کودکان، سبب شده تا تعداد قابل توجهی از کودکان این مناطق در مسیر یادگیری با مشکلات متعدد مواجه شوند و بیشترین افت تحصیلی در این مناطق دیده شود. این موضوع در میان کودکانی که در مناطق دو زبانه‌ای که اشتراکات واژگانی و ساختار زبانی کمتری با فارسی دارند، بیشتر دیده می‌شود؛ به طوری که بنا بر آمار و بررسی کارشناسان این حوزه، یکی از اصلی‌ترین دلایل ضعف تحصیلی در کودکان مناطق دوزبانه همین موضوع عنوان می‌شود. با توجه به این مشکلات، آموزش پیش‌دستانی در مناطق دوزبانه از سوی مسئولان اجباری اعلام شد تا شاید از این طریق، بخشی از کمبودهای موجود برطرف شود. اما گزارش‌های اعلام شده از مناطق دو زبانه حکایت از این دارد که دوره کوتاه یک‌ماهه پیش‌دستانی آن هم با منابعی که کاملاً بر آموزش زبان تمرکز نیستند، نمی‌تواند علاچی کامل برای این درد باشد. از سوی دیگر، نبود امکانات لازم در برخی از مناطق دو زبانه محروم، کودکان این مناطق را با درس‌های جدی‌تری مواجه می‌کند. به عبارت دیگر، هنوز فارسی برای این کودکان درونی نشده، باید مهارت‌هایی مانند نوشتن و خواندن را بیاموزند. از این رو، گاه در برخی مدارس مناطق دوزبانه با کودکانی مواجه می‌شویم که در ادای جملات به صورت کامل ناتوانند یا قادر نیستند روابط همیشگی و دستوری را رعایت کنند.

حسن ذوالفقاری، مدیر گروه آموزش زبان و ادب فارسی فرهنگستان زبان، در یادداشتی به مناسبت پنجاه و یکمین سالروز درگذشت صمد بهرنگی، نویسنده، نوشته به نوع مواجهه بهرنگی به عنوان یکی از معلمان مناطق دو زبانه در مواجهه با مشکلات آموزش در این مناطق پرداخته است. بهرنگی برای آموزش زبان فارسی به کودکان این مناطق، دست به ابتکار زده و با آزمون راه‌های جدید، گام‌های نوبی در این مسیر برداشت، او با خلاقیت، توانست از یک معلم خنثی به یک معلم پیشرو و مبتکر تبدیل شود. یادداشت ذوالفقاری درباره او را که با عنوان «صمد بهرنگی و مسئله دوزبانگی» در شماره اخیر خبرنامه گروه آموزش زبان و ادب فارسی منتشر شده، در ادامه بخوانید:

صمد بهرنگی (تیر ۱۳۱۸ - شهریور ۱۳۴۷) فقط ۲۹ سال زیست و در ارس عرق شد. صمد انسانی خودساخته بود. خودش می‌نویسد: «قارچ زده نشدم بی پدر و مادر، اما مثل قارچ نمو کردم، ولی نه مثل قارچ زود از پا درآمد.م هرچا نمی بود، به خود کشیدم، کسی نشد مرا آبیاری کند. من نمو کردم… مثل درخت سنجد کچ و معوج و قانع به آب کم، و شدم معلم روستاهای آذربایجان. پدرم می‌گوید: اگر ایران را میان ایرانیان تقسیم کنید، از همین بیشتر نصیب تو نمی‌شود». در این عمر کم، کارهای بسیار کرد: او را مردی مبارز و سیاسی می‌دانیم که دلم در پیکار بود. قصه‌نویسی پرتوان بود که چندین مجموعه قصه نوشت. او عامه‌نگار چیره‌دست هم بود که در گستره مردم‌شناسی و فرهنگ مردم مردم آذربایجان به جمع‌آوری قصه‌های عامیانه، افسانه‌ها، بایاتی‌ها و ادبیات عامه پرداخت. اما خصلت اصلی او معلمی بود و تمام دغدغه‌اش همین بود. او را معلمی نوآور می‌شناسیم. صمد بهرنگی پس از تحصیلات دبستان و دبیرستان در مهر ۱۳۳۴ به دانشسرای مقدماتی پسران تبریز رفت و در خرداد ۱۳۳۶ دانش‌آموخته شد. از مهر همان سال و در ۱۸ سالگی آموزگار شد و تا پایان عمر در آذرشهر، ممقان، قاضی‌جهان، گوگان و آخی جهان تدریس کرد. در مهر ۱۳۳۷ برای ادامه تحصیل در رشته زبان و ادبیات انگلیسی به دوره شبانه دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی دانشگاه تبریز رفت و هم‌زمان با آموزگاری، تحصیلش را تا خرداد ۱۳۴۱ و دریافت گواهی‌نامه پایان تحصیلات ادامه داد. وی معلمی خودساخته بود. «ز دانشسرا که درآمد و به

مدیر کاخ جهانی گلستان از ثبت کتاب قاجاری «هزار و یک شب» کاخ گلستان در جلسه شورای ثبت آثار منقول وزارتخانه میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی خبر داد.

آفرین امامی اظهار داشت: چاپ سنگی کتاب هزار و یک شب با نام معروف «الف لیله و لیله» که آداب و رسوم ملت‌های شرق و نکته‌های ادبی و تعلیمات اخلاقی را حکایت می‌کند برای نخستین بار در سال ۱۲۵۹ قمری انجام شده است. او کتاب «هزار و یک شب» کاخ گلستان را متعلق به دورهٔ ناصرالدین در سال ۱۲۶۲ قمری،

یعنی زمانی که در دارالسلطنه تبریز اقامت داشته، دانست و گفت: از این کتاب برای ناصرالدین شاه قصه‌های زیادی می‌خواندند، به همین دلیل وی به آن علاقه‌مند شده و تصمیم گرفت تا اگر به پادشاهی رسید، دستور دهد بار دیگر آن را بنویسند و نگارگری کتاب انجام شود، که با به سلطنت رسیدن وی در سال ۱۲۶۴، دستور داد تا «هزار و یک شب» را کتاب‌آرایی کنند.

او با بیان این‌که این شش جلد در ۲۲۸۵ برگ و با ۱۱۴۲ متن و ۱۱۴۳ نگاره نوشته شده است که در مجموع ۳۶۰۶ مجلس نقاشی را در خود دارد، اظهار کرد: در حال حاضر این نسخه در کتابخانه سلطنتی کاخ گلستان قرار دارد و آخرین اثر نفیس و زیبا در کار گاه کتاب‌سازی قاجار است.

کتاب مورد علاقه ناصرالدین

شاه ثبت ملی شد



احمدابوالفتحی

کتاب «پرورش و تربیت فرزندان ایران» که نشر جهان کتاب با همت مهران افشاری آن را به تازگی منتشر کرده است، مجموعه‌ای از هفده گفتار برگزیده از «مجله آموزش و پرورش» را شامل می‌شود؛ مجله‌ای که در سال ۱۲۹۸ ابتدا با نام «اصول تعلیمات» ، بنا به دستور نصیرالدوله، وزیر معارف وقت تاسیس شد و از ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ در زمان علی‌اصغر حکمت با نام «تعلیم و تربیت» منتشر

شد و در دوره بعدی انتشارش از سال ۱۳۱۷ تا سال ۱۳۵۹ نام «آموزش و پرورش» را به خود گرفت. در این کتاب مقالاتی از بزرگان فرهنگ ایران نظیر محمدعلی فروغی، رشید یاسمی، حبیب یغمایی، قاسم غنی، محمد پروین گنابادی و… منتشر شده است. با مهران افشاری گردآورنده این کتاب که عضو هیئت علمی دانش‌نامهجهان اسلام است، گفت‌وگویی داشته‌ایم :

در مورد فرایند گردآوری مقالاتی که در کتاب منتشر شده است، بگوئید.
ما سلسله مجلاتی در قدیم داشته‌ایم که سال‌هاست دیگر منتشر نمی‌شود. از جمله این مجلات می‌توان به مجله آموزش و پرورش اشاره کرد که جزو اولین مجلاتی است که در این حوزه منتشر شده است. این مجله در ابتدا به اسم تعلیم و تربیت چاپ می‌شد و بعد نامش به آموزش و پرورش تغییر یافت. این مجله نزدیک به شصت سال منتشر شده و ویژه مقوله تعلیم و تربیت بود و معمولاً معلمان و دبیران و متخصصان امر تعلیم و تربیت مخاطبان آن بودند و

همچنین در آن مقاله می‌نوشتند. در سال‌های اولیه این مجله بعضی از بزرگان ادبیات فارسی مانند دکتر لطفعلی صورتگر، مرحوم محیط طباطبایی و دکتر صفقا سردبیر این نشریه بودند. در این مجله علاوه بر مقالات مربوط به آموزش و پرورش، مقالات قابل توجهی در زمینه ادب فارسی هم منتشر شده است. کاری که من کردم این بود که زبده و گزیده مقالاتی را که در طی شصت سال در این مجله منتشر شده بود و به روش‌های تربیتی دانش‌آموزان ربط داشت، پیدا کردم و مجموعه‌ای از این مقالات را فراهم کردم.

آرشیو این مجله را چگونه به دست آوردید؟

چون من در دانش‌نامه جهان اسلام مشغول به فعالیت هستم، آرشیو قوی و مناسبی از نشریات در دسترسم قرار دارد. از جمله مجلات این آرشیو دوره شصتساله مجله آموزش و پرورش است. با بررسی این آرشیو این مقالات را انتخاب کردم.

معیار شما برای انتخاب مقالات چه بود؟

مقالاتی را انتخاب کردم که به طور نسبی امروز هم بتواند به بخشی از مسائل و پرسش‌های ما پاسخ دهد. مخاطب این مقالات هم از نگاه من هم آموزگاران و معلمان و هم خانواده‌ها هستند. این مقالات می‌تواند به این گروه‌ها بگوید که چه نکته‌هایی در زمینه تربیت کودکان و نوجوانان باید مورد توجه قرار بگیرد. همچنین به مسئله اهمیت تربیت و راه و روش‌های تربیت می‌پردازند. علوم تربیتی یکی از دانش‌های توسعه یافته در دنیاست و در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود. در این مجله هم کسانی مانند مرحوم دکتر علی‌محمد کاردان که در حوزه علوم تربیتی تخصص داشته‌اند و هم کسانی که معلمان باسابقه کشور ما بوده‌اند – مانند مرحوم احمد آرام و مرحوم احمد بیرشک – مقالاتی در زمینه اهمیت تربیت و مقالاتی از این دست داشته‌اند و من به نظرم رسید اگر این مقالات در یک جا جمع شوند ، می‌توانند مسئله تربیت را یک بار دیگر در جامعه طرح کنند و ممکن است تجربه این متخصصان در زمینه بازنگری در مسئله تربیت مفید واقع شود. انتشار این گونه از مجموعه‌مقالات به نظر من راهی است برای آنکه مجلاتی که دیگر منتشر نمی‌شود را از بی‌فایده‌گی خارج کنیم.

این مقالات با توجه به اینکه در مجله آموزش و پرورش که مربوط به وزارت معارف و اعدت‌تر وزارت آموزش و پرورش بوده منتشر می‌شده، قاعدتاً باید در سیاست‌گذاری مسئله تعلیم و تربیت تاثیر می‌گذاشته، آیا این اتفاق رخ داده است؟

هیچ تاثیری نگذاشته است. در آن زمان هم این صحبت‌ها می‌شد ولی کسی توجهی نمی‌کرد. اگر توجهی می‌شد ، وضع تربیت و آموزش و پرورش ما باید بهتر از آنچه که هست می‌بود. این افراد مشکلاتی را می‌دید و عیب‌هایی را مشاهده می‌کردند و از سر دلسوزی این مطالب را می‌نوشتند ولی در مرحله تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در همچنان بر همان پاشنه که بود می‌چرخید و تاثیری حاصل نمی‌شد.

نحوه چیدمان مقالات در کتاب به چه شکل است؟

این مقالات بر اساس یک سیر زمانی، از جدید به قدیم تنظیم شده‌اند. اولین مقاله‌ای که در کتاب آمده نوشته دکتر علی‌محمد کاردان است و آخرین مقالات کتاب را کسانی مانند ذکاءالملک فروغی و غلامرضا رشید یاسمی نوشته‌اند. این خصوصیت باعث شده که بعضی مقالات منتشر شده در کتاب جنبه تاریخی هم پیدا کنند. مثلاً در ابتدای دوران پهلوی، کودکان به تازگی در ایران تاسیس شده بوده است و در چنان شرایطی کسی مانند فروغی به این می‌پردازد که برای تربیت کودکان چه کارهایی باید انجام داد.

اگر یک سیر تاریخی را در نظر بگیریم، بر مبنای مقالات گردآمده در این کتاب، آیا می‌شود تغییر نگرشی نسبت به

گفت‌وگو با مهران افشاری درباره کتاب پرورش و تربیت فرزندان ایران

آموزش و پرورش در تقویت هویت ملی توفیقی نداشته‌است

مسئله تربیت در بین نخبگان ایران مشاهده کرد؟ به عنوان نمونه نگرش مرحوم دکتر کاردان با نگرش مرحوم فروغی نسبت به مقوله تربیت در یک چهار چوب گفتمانی می‌گنجد؟ کسانی مانند فروغی، بر خلاف کسی مانند دکتر کاردان که در فرانسه علوم تربیتی خوانده بوده است، متخصص و درس خوانده علوم تربیتی نبوده‌اند. فروغی با یک دید وسیع‌تری کلیات را بیان می‌کند. به عنوان نمونه می‌گوید ، محیط مدرسه باید به شکلی باشد که کودک در آن از درس خواندن دلزده نشود. به عبارت دیگر ، نظرات او تخصصی نیست. ولی امثال کاردان تخصصی‌تر حرف می‌زنند و هشدارهای تربیتی می‌دهند. به عنوان نمونه به این مسئله می‌پردازد که در زمان نوشته شدن مقاله مشکل شایعی بوده است: این‌که پدر و مادر در منزل بیش از فرزندشان به رادیو و تلویزیون توجه دارند و در عمل توجه مناسبی به تربیت فرزند ندارند. به عبارتی ، کاردان مشکلات به‌روزرتر را با دیدی تخصصی‌تر بیان می‌کند.

یکی از مقالات منتشرشده در کتاب با نام «سرگرمی‌های سالم برای تابستان» را خانم توران میرهادی نوشته است که با تاسیس مدرسه فرهاد و نیز فرهنگنامه کودکان و نوجوانان نگرشی متفاوت و نسبت به مسئله تعلیم و تربیت داشته است. این نگرش متفاوت را تا چه حد در مقاله ایشان می‌شود مشاهده کرد؟

خانم میرهادی آن مقاله را بر اساس تجربیات خودشان در آموزش و پرورش نوشته است و به این مسئله می‌پردازد که اوقات فراغت کودکان در تابستان را چگونه می‌شود بهتر پر کرد و پیشنهادهایی برای بازی و سرگرمی کودکان در تابستان ارائه می‌دهد. پیشنهادهایی از این دست که به عنوان نمونه نوجوانان تمبر جمع کنند یا کاردستی درست کنند. موارد کلی و ساده‌ای از

این دست در این مقاله ذکر شده است و دیدگاه تخصصی خودشان در مسئله آموزش و تعلیم و تربیت را در اینجا ذکر نکرده‌اند.

این کتاب را می‌توان عباره‌ای از نگرش‌های بزرگان مسئله تعلیم و تربیت و اساساً مسئله فرهنگ نسبت به مقوله آموزش و پرورش دانست. اگر بخواهیم به صورت انتقادی به این نگرش‌ها نگاه کنیم، چه نقاط کوری را در دیدگاه‌های این بزرگان می‌شود مشاهده کرد. آنها به چه جنبه‌هایی از مقوله تربیت عطف توجه نداشته‌اند؟

من به شخصه تخصصی در زمینه تعلیم و تربیت ندارم و کاری که کرده‌ام صرفاً گردآوری این مقالات بوده و ارائه آنها برای آنکه اهل فن و نیز دیگر علاقه‌مندان به این مقالات دسترسی داشته باشند. این بزرگان قطعاً مسائل متناوبه زمان خودشان پرداخته‌اند و امروزه در جامعه ما مسائل دیگری مطرح است و هدف از انتشار این مقالات این است که یک سیر تاریخی در باب مسئله تعلیم و تربیت داشته باشیم.

یکی از مقالات قدیمی کتاب که نوشته مرحوم رشید یاسمی است به مقوله «تعلیم تاریخ» می‌پردازد. این مقاله و نگرش‌های طرح شده در آن چه تأثیری بر روند شکل‌گیری آموزش تاریخ در ایران داشته است؟

این مقاله را می‌توان با مقاله مرحوم استاد پروین گنابادی با نام «آموزش زبان فارسی هدف تربیتی آن» مقایسه کرد. دو رکن اساسی در زمینه ایجاد حس علاقه به وطن و شناخت نسبت به هویت ملی آموزش تاریخ و ادبیات است. پروین گنابادی در مقاله‌اش به ادبیات فارسی توجه کرده است و رشید یاسمی به تاریخ البته مقاله رشید یاسمی نوعی ترجمه‌تالیف محسوب می‌شود. ایده مقاله آن است که برای ایجاد علاقه به کشور باید تعلیم تاریخ در مدارس رواج پیدا کند. یاسمی بر موضوع آموزش تاریخ تأکید می‌کند ولی به گمان من در آن زمان هم آموزش و پرورش در این زمینه موفق نبوده است.

ما در تاریخ مطبوعاتمان مجلات تخصصی دیگری هم داشته‌ایم که به این شکل بنوان با انتشار گزیده‌ای از مقالاتشان به یک سیر از یک مقوله خاص نظیر تعلیم و تربیت رسید؟

به گمانم اگر برای ایجاد تعدادشان خیلی کم است. البته من در این زمینه تخصصی ندارم. پرداختنم به مجله آموزش و پرورش هم از منظر تاریخ مطبوعات نبوده و چون با ادبیات و تاریخ داشته و مسائل ادبی و تاریخی در آن مطرح بوده است ، به سراغ آن رفته‌ام. ولی می‌دانم از همان ابتدا به چنین مسائلی خیلی کم پرداخته شده است. **این کتاب برای خود شما در یک برنامه پژوهشی می‌گنجد؟** برنامه پژوهشی خاصی مدنظرم نبود. صرفاً خواستم معلمان دلسوزی را که در این جامعه بودند، به مردم و نسل‌های جدید معرفی کنم و از این منظر خدمتی کنم.

اگر درباره دیگر کارهایی که در دست تالیف و انتشار دارید هم توضیح دهید ممنون می‌شوم.

امیدوارم همراه با انتشارات جهان کتاب، به سبک و سیاق همین کتاب، کتاب دیگری راجع به زبان و ادبیات فارسی و ارتباط جوان ایرانی با آن گردآوری کنم؛ کتابی که بتواند به این پرسش پاسخ دهد که چرا برای جوان ایرانی ادبیات و زبان فارسی باید اهمیت داشته باشد.

این مقالات را از مجله خاصی گردآوری می‌کنید؟ اگر درباره دیگر کارهایی هم که در دست تالیف و انتشار دارید، توضیح دهید ، ممنون می‌شوم .

خیر. مجلات متنوع قدیمی را مد نظر قرار می‌دهم .



هفده گفتار برگزیده از

مجلهٔ آموزش و پرورش

به قلم

ادیبان و دانشمندان معاصر

دربارهٔ تعلیم و تربیت

به کوشش و

مهران افشاری

چهارمجله

فیلم «سمفونی نهم» که فیلمی سورئال به کارگردانی محمدرضا هنرمند است روایت جنگ کوروش بزرگ با سکاها و مرگ او در این جنگ را به روی پرده سینماها آورد. داستان فیلم «سمفونی نهم» مضمونی عرفانی دارد و درباره یک پزشک جراح به نام راحیل که برای انجام تنها خواسته همسرش وارد ماجرای مرموزی می‌شود. این فیلم در سه بازگشت تاریخی از زمان حال به گذشته روایت‌های مرگ کوروش بزرگ، امیر کبیر و آدولف هیتلر را به نمایش می‌گذرد. هر چند برخی از منتقدین در زمینه برقراری ارتباط منطقی میان این سه بازگشت تاریخی و روایت داستان عاشقانه راحیل در زمان حال به فیلم محمدرضا هنرمند ایراد گرفته‌اند اما این نخستین بار است که کوروش بزرگ بر پرده سینماها ظاهر شده است.



از کتاب آثارالباقیه نوشته ابوریحان بیرونی:
کورش که کیخسرو است (۱).
دکتر جلال خالقی مطلق (از برترین شاهنامه پژوهان جهان):
تشکیلات فرمانروایی در شاهنامه همان تشکیلات هخامنشی است... کیخسرو درواقع همان کوروش و چهره افسانه‌ای کوروش بزرگ است... (۲)
گرچه موافقان و مخالفان زیادی درباره موضوع هخامنشیان در شاهنامه نظر داده‌اند و ما با آگاهی از انتقادات، در این نوشتار کوتاه سعی می‌کنیم درباره کوروش بزرگ در شاهنامه گفتگو کنیم. پیش از آنکه به اصل موضوع بپردازیم شایسته است توجه داشته باشیم که نباید اسطوره‌ها را با دید صرفا تاریخی نگاه کنیم بلکه اسطوره‌ها آمیختگی‌هایی با تاریخ داشته‌اند نه آنکه تاریخ را عینا نقل کنند. هر کدام از داستان‌های اسطوره‌ای ویژگی‌هایی دارند که باید این ویژگی‌ها را مورد توجه قرار دهیم و بعد جنبه‌های تاریخی را استخراج کنیم. همچنین نباید فراموش کنیم که حکیم ابوالقاسم فردوسی بعد از گذشت هزاران سال از دودمان‌های ایران باستان، پس از تهاجمات بزرگ به ایران و سلطه آنها بر ایرانیان، شاهنامه را سرود، آن هم در زمانی که بسیاری از آثار باستانی در دسترس نبودند و کتیبه‌ها رمز گشایی نشده بودند.

در ادامه خواهیم دید که روایت‌های مربوط به کوروش در جای جای شاهنامه به چشم می‌خورد و با توجه به شواهد گوناگون می‌توان گفت که کیخسرو در شاهنامه بیشترین آمیختگی را با کوروش بزرگ دارد هرچند آمیختگی های آشکاری با فریدون هم دیده می‌شود.

کوروش و فریدون

همانطور که فریدون در اسطوره‌های ایرانی جایگاه ویژه و غیر قابل انکار دارد، کوروش هم در تاریخ ایران جایگاه ویژه و غیر قابل انکاری دارد. آشکارترین شباهتی که می‌توان بین کوروش و فریدون پیدا کرد مقابله آنها با شخص‌های تقریبا هم نام است. فریدون با آژی دهاک (معرَب: ضحاک) و کوروش با آستیاک، مقابله می‌کند. همانطور که می‌بینید آژی دهاک و آستیاک شباهت زیادی با هم دارند و حتی عده‌ای آژی‌دهاک را آژدهاک خوانده اند که شباهتش با آستیاک بیشتر می‌شود. اما شباهت به اینجا ختم نمی‌شود. شباهت‌های دیگری هم بین این دو از جمله در داستان‌ها دیده می‌شود.

داستان کودکی فریدون در شاهنامه شباهت عجیبی با داستانی دارد که هرودوت از زمان کودکی کوروش می‌گوید.

در شاهنامه فردوسی اینچنین گفته می‌شود که ضحاک در خواب دید که مردی بر او می‌شورد و به بندش می‌کشد و آن مرد همان فریدون بود. به همین جهت خورد و خواب بر وی حرام شد و در صدد یافتن فریدون برآمد.

بنا به گفته هرودوت، آستیاگ هم پس از خوابی که می بیند بیمناک می‌شود و در صدد نابودی کوروش بر می‌آید. اما شباهت‌ها در اینجا به پایان نمی‌رسد هم فریدون و هم کوروش از نابود شدن نجات می‌یابند.

شباهت بعدی که می‌توان به شمار آورد، قیام هر دوی این اشخاص علیه پادشاه پیشین است. فریدون با همراهی کاوه یک قیام به یادماندنی را علیه ضحاک (آژدهاک) در اسطوره‌های ایرانی رقم می‌زند. از طرفی بر اساس گفته مورخان یونانی مانند هرودوت کوروش علیه آستیاگ به پا می‌خیزد. این دو مقابله به نتیجه می‌رسد و باعث بهبود اوضاع می‌شود.

کوروش و کیخسرو

درباره همانندی‌های کیخسروی شاهنامه با شخصیت‌های تاریخی و اسطوره‌ای همواره میان پژوهشگران بحث و گفتگو بوده است. در این

کوروش بزرگ بر پرده سینما



روز کوروش بزرگ در تاجیکستان



در یک همایش بین‌المللی در دوشنبه، پایتخت تاجیکستان، با حضور رئیس‌جمهور این کشور به او پیشنهاد شده که روز ۹۲ اکتبر را به عنوان «روز کوروش» به فهرست جشن‌های رسمی این کشور بیفزاید. این اواخر، توجه به شخصیت کوروش، بنیانگذار سلسله هخامنشی در تاجیکستان بیشتر شده‌است. چندی پیش نیز در شهر دوشنبه خبر افتتاح پارک بزرگی به مساحت حدود ۵هکتار منتشر شد که نام «کوروش کبیر» بر آن نهاده شده‌است. این کشور امسال نام “گوروش کبیر” را بر دانشکده‌ای نظامی در تاجیکستان هم حک کرد. گل‌نبشته بابلی موسوم به سالنامه «نبونعید» هفتم آبان (۹۲ اکتبر) را روز ورود کوروش بزرگ به بابل ثبت کرده است.

ادامه از همین صفحه

باکتریان(بلخ) و خوارزم و پارت و کرمانیان کرد. بخش‌هایی را هم به اشخاص دیگر سپرد (۶).

بر اساس شاهنامه نیز کیخسرو تنها به گزینش لهراسپ به جانشینی خود بسنده نمی‌کند، بلکه فرمانروایی بخش‌هایی از کشورش را نیز به پهلوانان واگذار می‌نماید (۷).

اندرزهایی که کیخسرو پیش از مرگش می‌دهد و در شاهنامه فردوسی وجود دارد، شباهت زیادی به اندرزهای کوروش در گفتار گزنفون دارد و به طور کلی شرایط پایان زندگی کوروش در گفته گزنفون شبیه به شرایط پایان زندگی کیخسرو در شاهنامه است.

روایت شاهنامه درباره پایان زندگی کیخسرو اینچنین است: «کیخسرو پس از شصت سال پادشاهی دل از جهان بر می‌کند و از خداوند می‌خواهد که او را به سوی خود باز خواند. بعد از مدتی، سروش در خواب بدو نمایان می‌گردد و به او مژده می‌دهد که آرزوی او پذیرفته گشت. کیخسرو چون از خواب بر می‌خیزد، پس از اندرز کردن بزرگان و گذشت حوادثی به سوی جهان دیگر رهسپار می‌گردد و یا به عبارتی عروج می‌کند» (۸).

گزنفون هم از خواب دیدن کوروش قبل از مرگش خبر می‌دهد: «یک شب که در کاخ شاهی آرمیده بود، خوابی دید و در آن خواب چنان نمودش که کسی بزرگ‌تر و بلندپایه‌تر از مردان به دیدارش آمده او را گفت: ای کوروش، کارهایت آراسته کن که تو را زمان فرا رسیده است به نزد ایزدان شوی...» (۹).

گرچه در سخنان دیگر مورخان هم از خواب دیدن کوروش قبل از مرگش سخن آمده است اما اندرزهای کوروش قبل از مرگ در گفته گزنفون شباهت‌های عجیبی با اندرزهای کیخسرو در شاهنامه دارد.

بر اساس کوروش نامه گزنفون، کوروش نخست زبان به شرح پیروزی‌های خود گشوده و سپس از هراس خود سخن می‌گوید (۱۰).

در شاهنامه فردوسی هم چنین مواردی با شباهتی آشکار درباره کیسخرو آمده است.

در هر دو گزارش، نخست سخن از گسترش قدرت و پیروزی بر دشمنان و رسیدن به همه آرزوها و خواسته‌هاست، و سپس در پایان، سخن از هراس است. هراسی که کیخسرو و کوروش در دم مرگ از آن سخن می‌گویند، هراس از گرفتاری در جنگال غرور و منی ناشی از کسب قدرت زیاد است که میادا آنها را به ناسپاسی کشاند و اهریمنی بودن این کردار در هر دو گزارش نقل شده است (۱۱).

«کوروش و کیخسرو» در آثارالباقیه ابوریحان بیرونی
ابوریحان بیرونی در اثر بسیار ارزشمندش یعنی آثار الباقیه عن القرون خالیه به صورت مستقیم از یکی بودن کوروش و کیخسرو نام می‌برد.

بیرونی گفته‌های ملل و اقوام گوناگون را درباره پادشاهان می‌آورد که بخش مربوط به پادشاهان ایران، هماهنگی با شاهنامه دارد. او به اختلافات درباره گفته مربوط به پادشاهان ایران اشاره می‌کند و در آخر به قول دیگری هم اشاره می‌کند و می‌گوید: «در کتاب‌های سیر و اخبار که از روی کتب اهل مغرب نقل شده، ملوک ایران و بابل را نام برده اند و از فریدون که نزد آنان «یاقول» نام دارد شروع کرده اند تا دارا...» (۱۲). بیرونی در ادامه می‌گوید: «ولی با آنچه ما می‌دانیم از حیث عدد ملوک و نام‌های ایشان و مدت پادشاهی و اخبار دیگر احوال ایشان اختلاف دارد». اما در آخر به دلیل احترام به خوانندگان این روایت هم نقل می‌کند و قبل آن می‌گوید: «اگر ما این اقوال مذکور را در اینجا برای خوانندگان نقل نکنیم اولاً متاع خود را به سنگ تمام نفروخته ایم و ثانیاً در دل‌های خوانندگان تولید نگرانی کرده ایم و ما این اقوال را در جدولی جداگانه قرار می‌دهیم تا آنکه آراء و اقاولی بهم مخلوط نشود» (۱۳).

جالب آنکه همین جدولی که بیرونی چنین مواردی را درباره آن گفته است، با توجه به آثار باستانی، کتیبه‌های هخامنشی، سکه‌های باقی مانده و هماهنگی آنها با دیگر منابع تاریخی که امروز در دسترس ما قرار دارد، متوجه می‌شویم که یکی از دقیق‌ترین جدول‌های آن کتاب درباره ترتیب پادشاهان است، نکته مهم آنجاست که در جدول مورد نظر این چنین نوشته است: «کورش که کیخسرو است» (۱).

چه بسی چنین رویکردی در دیگر پژوهشگران و دانایان ایرانی پس از اسلام، حتی فردوسی هم وجود داشت. می‌دانیم که بسیاری از این بزرگان با محتوای کتیبه‌های هخامنشی و آثار باستانی آشنا نبودند و به بسیاری از آثار باقی مانده از آن دوران که در دسترس پژوهشگر امروز است، دسترسی نداشتند (به دلیل تهاجم‌ها و نابودی‌هایی که از زمان حمله الکساندر به بعد رخ داده بود)، بنابراین چنین برداشتی از جانب پژوهشگران ایرانی آن دوران بسیار طبیعی بوده است.

پانویس:

۱- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد (۱۳۸۶). آثارالباقیه عن القرون الخالیه. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیر کبیر. ص ۱۵۲

۲- جمشیدنژاد، نگار (۲۸ فورودین ۱۳۹۵). گزارشی از نشست دیدار و گفت‌وگو با جلال خالقی‌مطلق. «کیخسرو شاهنامه: همان کورش بزرگ است». تارنمای خبری فرهنگی امرداد

۳- خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۴). «کیخسرو و کوروش». ایران‌شناسی. س ۰۷. ش ۰۱. ص ۱۵۸

۴- همان: صص ۱۵۸–۱۵۹؛ ن.ک: هرودوت، کتاب ۱، بندهای ۱۰۷ و ۱۲۰

۵- گزنفون، دفتر ۸، بخش ۷، بند ۱۱

۶- کتزیاس، کتاب ۸، بندهای ۱ و ۲

۷- خالقی مطلق، همان: صص ۱۶۵–۱۶۶

۸- ن.ک: همان: صص ۱۶۳–۱۶۴

۹- گزنفون، دفتر ۸، بخش ۷، بند ۲. گزنفون (۱۳۸۹). زندگی کوروش (ترتیب کوروش). ترجمه ابوالحسن تهامی. تهران: نگاه.

۱۰- ن.ک: گزنفون، دفتر ۸، بخش ۷، بندهای ۶ و ۷ و ۸

۱۱- خالقی مطلق، همان: صص ۱۶۶–۱۶۸

۱۲- بیرونی، همان: ص ۱۵۱

۱۳- همان

دو تندیس ناشناخته از استاد رسام ارزنگی در تهران



ساختمان پنج طبقه پروین، به حدود خیابان ایرانشهر و بالاتر از آن ریخته شده و در نهایت، ساخت آن در سال ۱۳۲۸ شمسی به پایان رسید. ساختمانی که شاید بتوان آن را جزو نخستین ساختمان های پنج اشکوبه ای تهران و یا احتمالاً جزو اولین بلند مرتبه سازی های شهر به حساب آورد که معماری تماماً مدرن آن نیز قابل توجه است. از ویژگی های تزئینی این ساختمان، نوشته شدن نام حسین پروین و فرزندش داریوش در نمای ساختمان، به صورت دانه هایی با سنگ های ریز سفید است که با دقت در اطراف ورودی عمارت قابل مشاهده است. اما این ساختمان در مالکیت حسین پروین باقی نماند و کمی پیش از فوت او، که حدود دو سال پس از انقلاب رخ داد، این ساختمان فروخته شد. اگرچه پروین صاحب کارخانه ها و املاک زیادی بود، فروش آنها را از زمان نخست وزیری دکتر مصدق و بلوای توده ای ها در کارخانه ها، شروع کرد و با فروش املاک دیگرش در آستارا ادامه داد و در نهایت ساختمان مسکونی اش را در خیابان فرصت فروخت.

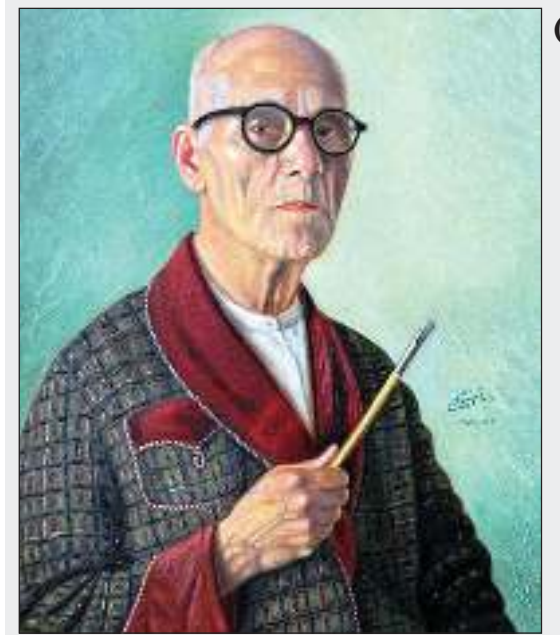
شکوه تندیس ها بر بلندای عمارت پروین

همان گونه که گفته شد، رفاقتی که میان حسین پروین و رسام ارزنگی وجود داشت، سبب پدید آمدن دو مجسمه ای شد که بر بلندای عمارت پروین تا امروز به یادگار مانده است. در واقع این مجسمه ها در همان سالی که عمارت در حال ساخته شدن بود (یعنی سال ۱۳۲۶ یا ۱۳۲۷ ش) توسط ارزنگی پدید آمد و بلافاصله پس از اتمام موزائیک کاری نمای ساختمان، به دستور استاد ارزنگی، تندیس ها آورده و بر روی پی بسیار محکمی، در بالای ساختمان نصب شد که تحمل وزن بسیار سنگین این دو مجسمه را داشته باشد. همچنین بر روی مشعل دست مجسمه ها، چراغی روشن شد و به ساختمان و تندیس ها، جلوه ای منحصr بگرد و ویژه بخشید.

وزن سنگین تندیس ها نیز به سبب جنس و مصالح به کار رفته در آن، یعنی بتون است که داخل آنها برای استحکام بیشتر و جلوگیری از شکستگی، از رشته ای آهن استفاده شد، چرا که آهن خاصیت چکش خواری دارد و به سازه بتونی استحکام میبخشد و استاد ارزنگی این اصول را تماماً در این مجسمه ها به کار برده است که شرح جزئیات هنری و صنعتی آن باید به اهل فن سپرده شود. با این اوصاف، تندیس ها در برابر گذشت سالیان دراز، باد و طوفان و باران های آلوده تهران، به خوبی تاب آورده، اگرچه این عوامل، زخم هایی نیز به پیکر آنها وارد کرده که قابل ترمیم است. به هر حال این مجسمه ها از آثار بدیع و ارزشمند و ناشناخته استاد رسام ارزنگی به حساب میآید و حتی ساکنان امروزی ساختمان نیز از هنرمند پدید آورنده ارزش هنری آنها آگاهی ندارند و بنابراین بیم تخریب مجسمه ها، هر لحظه وجود دارد. ناگفته پیداست که این تندیس ها به ساختمان نیز ارزش و اهمیت فوق العاده ای بخشیده است به طوری که حفظ و مرمت این مجسمه ها و عمارت و همچنین ثبت ملی آنها، ضروری ترین اقدام برای این آثار ارزشمند خواهد بود. امید آنکه این مهم به زودی تحقق یابد و این آثار، به درستی و سلامت برای صاحبان اصلی اش، یعنی آیندگان، حفظ و نگهداری شود.

منابع:

- گفتگو با داریوش پروین، مهر ۱۳۹۸.
- گفتگو با دکتر هوشنگ طالع، مرداد ۱۳۹۸.



مختصری از حیات هنری استاد رسام ارزنگی (۱۲۷۲-۱۳۵۴ شمسی)

- تولد در تبریز
- او در خانواده‌ای با پیشینه هنری به دنیا آمد. نسب وی به میرک نقاش بزرگ عهد صفویه می‌رسید.
- آموختن اصول نقاشی مدرن در هنرستان نقاشی تفریس و آکادمی مسکو
- مهاجرت به تهران و مدتی بعد تاسیس «نگارستان ارزنگی» به عنوان نگارخانه و مکانی برای آموزش نقاشی
- تاسیس هنرستان تبریز در دوره رضاشاه با تلاش ایشان
- تدریس نقاشی در دارالفنون و مراکز آموزشی دیگر و همچنین اقدام به طراحی و چاپ الگوهای نقاشی برای دانش آموزان ابتدایی
- چاپ دیوان شعر رسام ارزنگی در اردیبهشت ۱۳۲۳ ش
- ایشان بالغ بر دو هزار تابلو نقاشی، مینیاتور، سیاه قلم، کاریکاتور و تندیس باقی مانده که آثار ارزشمند در هنر مملکت ماست. نقاشی معروف «نجات آذربایجان» به مناسبت ۲۱ آذر ۱۳۲۵ و نجات آذربایجان از اشغال شوروی از جمله این آثار است.
- ارزنگی در نهایت در مرداد ۱۳۵۴ درگذشت و در قطعه ۸ بهشت زهرا ی تهران دفن شد.

انتشار ترجمه جدیدی از «زنان شاهنامه»



«زنان شاهنامه» اثری است از دکتر جلال خالقی مطلق، شاهنامه‌پژوه سرشناس، که ترجمه جدیدی از آن به تازگی از سوی انتشارات نگاه معاصر در اختیار علاقه‌مندان به ادب فارسی و شاهنامه قرار داده شده است. متن آلمانی «زنان در شاهنامه» رساله دکتری خالقی مطلق در دانشگاه کلن در سال ۱۹۷۰ است که ترجمه انگلیسی آن در سال ۲۰۱۲ توسط انتشارات مزدا در کالیفرنیا منتشر شد. چند سال پیش ترجمه‌ای به زبان فارسی از این اثر در ایران منتشر شد که با اشکالاتی همراه بود. فرهاد اصلانی و معصومه پورتنقی تلاش کرده‌اند تا با رفع این نواقص ترجمه‌ای نو از این اثر ارائه دهند. در مقدمه این کتاب می‌خوانیم: «نگارنده در بخش نخست چکیده‌ای موجز از داستان‌های مهم‌ترین زنان شاهنامه را ارائه می‌کند و آنها را با دیگر منابع پیش از اسلام و عهد اسلامی تا آنجا که بر مؤلف شناخته شده و قابل دستیابی بوده، می‌سنجد. از آنجا که شخصیت‌های زنان در شاهنامه فراوان هستند لذا نگارنده تمام زنان اسطوره‌ای و مهم‌ترین زنان بخش تاریخی شاهنامه را منظور داشته و آنها را بنا بر طبقه اجتماعی‌شان، یعنی اشراف و عامه، تقسیم‌بندی نموده است. فردیت زنان در شاهنامه و مقام اجتماعی آنها در اثر سترگ فردوسی نیز موضوعاتی است که در دو فصل مورد بررسی قرار گرفته است. انتشارات نگاه معاصر کتاب حاضر را در هزار نسخه و در ۲۶۶ صفحه منتشر کرده است.

پنج

تاریخ

دو هفته‌نامه فرهنگی وطن بولی
سال چهارم | شماره ۲۸ | صفحه ۸

وطن بولی

سخن پیش فرهنگیان سخته گویه

نمونه‌ای از مستندات و روش های قوم گرایان

پریشان گویان قومپرست



اش - ۱۷۱ | ۱۳۷۵ - نجی ایلده امره له مثنکین آراسلداکی اراضیین بیر متر یتر آقیندان تاپیلدیش. میترجه داش قازما لوزحه لرین ایکسپندن شکل. بورادان فیزیل شیلرده تاپیلدیشدیر. یازیلار چرخ احتیال اریخون الیناسیتین خصوصی خطلیردیر.

نزدیکی شهر اهر پیدا شده و عکسش در جلد ۱ تاریخ دبیرین ترکان ایران چاپ شده ولی بنا به علتی، هنوز تحقیقی روی این لوحه با ارزش صورت نگرفته! این تاریخ را محمدتقی زهتابی که تحت هدایت رژیم صدام حسین «جبهه خلق‌های ایران» را در بغداد هدایت می‌کرد با عنوان های خود داده ای چون عالم بزرگ "ملت" ترک از سوی حسن راشدی و دیگر قوم گرایان یاد می شود سرهم بندی کرده است. در زیر عکس به ترکی چنین نوشته شده : دو شکل از هزاران سنگ کنده هایی که در طول چند سال میان زمین های اهر و مشگین "در عمق یک متری زمین پیدا شده" تا پایان. عمق یک متری برای کشت بعضی دانه های میوه یا بوته محصولات کشاورزی مناسب است ولی در کاوش ها و حفاری های باستانشناسی حتی برای محوطه های چند صد ساله گاهی زمین تا ده ها متر به شیوه های گوناگون خفر می شود. پس چرا پس از کشف هزاران سنگ کنده با قدمت چند هزار سال که برای نخستین بار در تاریخ دانش باستانشناسی سراسر جهان "از عمق یک متری زمین پیدا شده اند" بنا به علتی، هنوز تحقیقی روی این لوحه های با ارزش صورت نگرفته و اکنون کجا هستند که جهانبان را از جهل برهانند!

۲- تلاش برای مصادره اقوام باستانی منقرض شده و منقرض نشده به نام ترکان باستان برای نمونه از صفحه ۱۰۰ ترکان و بررسی زبان،تاریخ و هویت آنها در ایران اثر حسن راشدی چاپ اندیشه نو: علاوه بر اسنادی که بر بومی بودن ترکان در آذربایجان آورده شده، آثار بدست آمده از تصاویری که به دست ساکنین اولیه در منطقه قویستان باکو و قره داغ اهر بر روی صخره ها و سنگ ها نقر شده و شباهت بسیاری به هم دارند نشان می دهد که هزاران سال قبل از مهاجرت آریائیان به ایران، آذربایجان سکونتگاه و محل زندگی مناسبی برای بومیان آن بوده است.

۳- مستند نمایی با عبارات دوپهلوی همراه سندهای معقول و مجهول امکان برای سردرگم سازی قشر کم مطالعه : برای نمونه این کارها مدت ها به دنبال منبع عکس های برداشته شده از چندین سایت مدعی گنج یابی، فروش فلزیاب و باستانشناسی به گرداندگی قوم گرایان گشتم که خود این سایت ها هم نه تنها از دروغ سازی های قوم گرایانه بلکه با سند سازی در این راستا یا جا زدن عتیقه های واقعی ایران به نام ترکان باستان چه بسا پول های هنگفتی به جیب می زنند و سزاوار پیگیری جدی هستند. یکی از آنان تصویر زیر است که با استناد به یکی از همین سایت های داعیه دار گنج یابی لوحه ای زرین با نوشته ای ترکی با خط اخورن بوده که در سال ۱۳۷۴ در

این حال بچه به زبان آمده و گفت : ای پسر نوح فردا قوم و خویش را به این مکان احضار کنید که من سخنی برای گفتن دارم . والدین با شنیدن این مطلب از زبان طفل شاد شدند و پسر نوح صبح زود اطرافیان خود را احضار کرده و مردم در دم خانه او جمع شدند . بچه با زبان فصیح ترکی به آنها گفت : ای قوم و ای پدر و مادر من، اگر شما تازی (خدا) را بشناسید، من زنده خواهم ماند و نام من نیز اوغوز است و نسل من عالم گیر خواهد شد و اگر شناسید من خواهم مرد. به این سخن بچه، همه به اتفاق لبیک گفته و اظهار داشتند که ما خدا را می پرستیم، بچه با شنیدن این حرف فوراً به طرف مادرش اشاره کرده و بستان مادر را گرفته و به زندگی خود ادامه داد و حالا طوری که مشاهده می فرمایید نسل اوغوز دنیا را پر کرده و افرادی چون دده قورقود و زرتشت پیامبر و هزاران نفر دیگر از نسل ایشان می باشند.»

۴- سواستفاده از حساسیت ها به رژیم طاغوت : برای نمونه از این روش قوم گرایان که کاربرد بسیاری دارد می توان به نوشتار حسین محمدزاده صدیق در صفحات ۷ تا ۱۴ یادمان های ترکی باستان چاپ اختر سال ۱۳۸۶ زیر عنوان سفره ی مردار شاهنشاهی اشاره کرد که با تلاش برانگیختن حساسیت ها به رژیم گذشته، همه میراث ایران را که بخش های بزرگی از میراث تمدن جهانی هستند، ساخته دشمنان اسلام خوانده ولی ترکان عثمانی را با همه ی سفاکی هایشان برابر مردم بی دفاع شهرهای ایران در جنگ با صفویان، نادرشاه، کریم خان و حتی قاجار به عنوان دولت های کشور پناهگاه شیعیان جهان، ستون های اسلام دانسته است. همچنین در تلاش برای تظهير آناٲولی که از سال های پایانی عمرعثمانی تا پدیداری ترکیه کنونی پایگاه ایده پردازان صهیونیسم بوده و وارونه جلوه دادن این واقعیت تاریخی به نام ایران عباراتی چون (فرهنگ پارسی-یهودی) اختراع کرده است.



جعفر وثوقی

در میان جریان‌های قوم‌گرا در ایران قوم‌گرایان در شمال غرب و جنوب غرب کشور بیش از پیش در تکاپو و تلاش هستند و از آنجا که نگارنده با لطایف الحیل جریان های شمال غرب آشنایی بیشتری دارد، در این یادداشت به بررسی تنها چهار نمونه از دُرفشانی های آن‌ها که روز به روز در حال ازدیاد و روزافزونی است می‌پردازد تا خوانندگان خود دآوری کنند. ۱- پریشان گویی آشکار : برای سنجش دسته ای از مستندات قوم گرایان، رونوشت یک بند از صفحات ۸ و ۹ آذربایجان و سولدوز تالیف حاج اسمعیل نبی یار با عنوان شرح حال پیدایش اقوام تُرک به روایت جدم کفایت می کند : «به طوری که جدم می گفت : قدما روایت می کردند : زمانی که کشتی نوح نبی لنگر انداخته بود سرنشینان کشتی با شادی فراوان هر کس بساط خود را برداشته و به محل دلخواه خود پراکنده شدند . یکی از پسران نوح دژه نشاط انگیزی را برای خود انتخاب کرده و سایبان قشنگی از برگ و بوته های موجود به شکل چهار دیواری درست نموده و در داخل آن نشسته و به راز و نیازمشغول شده بود که نیمی از شب گذشته ناگهان صاعقه نورانی به کومه وی نزول اجلال نموده و اطراف را متور کرد . همه ساکنان کشتی که در آن محل بودند حیران و متحیر گشته و به خیال اینکه او را برق زده است، صبح زود به اتفاق به طرف کومه او یورش بردند و وقتی که به نزدیک منزلگاهش رسیدند دیدند که یک دختر سفید زیبایی نشسته و با وی صحبت می کند ، حاضرین موضوع را از وی استفسار نمودند و وی در پاسخ گفت : این دختر عیال بنده است و از طرف خداوند برایم فرستاده شده است . همه خوشحال شده به محل های خود مراجعت نمودند . طولی نکشید خداوند برای آنها یک پسر بچه زیبایی عطا فرمود و والدین از این ماجرا خوشحال و مسرور شدند . ولی این کودک هر چه مادرش اصرار ورزید پستان او را نگرفت و غذا نخوردن طفل والدینش را بسیار محزون و ناامید کرده بود . یک شب پدر و مادر طفل دست به درگاه ایزد منان بلند کرده و برای سلامتی بچه شان دعای خیر کردند . در

فرهنگستان زبان و ادب فارسی واژه‌های «نوآفرین» و «شرکت نوآفرین» را به جای واژه اسنارت آپ معرفی کرد.

در روزهای اخیر در فضای مجازی و برخی برنامه‌های تلویزیونی خبری منتشر شده است مبنی بر اینکه فرهنگستان زبان و ادب فارسی معادل «کمک‌نوآور» را برای واژهٔ بیگانهٔ استارت‌آپ (Startup) برگزیده است.

به اطلاع می‌رساند معادلِ مصوّب فرهنگستان برای این واژهٔ بیگانه «نوآفرین» و

«شرکت‌نوآفرین» است.

علاقه‌مندان می‌توانند برای آگاهی از مصوّبات فرهنگستان به بخش «واژه‌های مصوّب» در وبگاه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، به نشانی www.apll.ir مراجعه کنند.



شش

ادبیات
literature

دو هفته‌نامه فرهنگی وطن یولی

سال چهارم، شماره ۲۸، ۸ صفحه

نوآفرین به جای

واژه اسنارت آپ



انتشار نخستین شمارهٔ «پژوهش‌های

زبانی –ادبی قفقاز و کاسپین»



نخستین شماره از فصلنامهٔ تخصصی «پژوهش‌های زبانی –ادبی قفقاز و کاسپین» با همکاری مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی و دانشگاه اسلاونی منتشر شد. فصلنامهٔ پژوهش‌های زبانی –ادبی قفقاز و کاسپین با هدف شناسایی اشتراکات فرهنگی میان ایران و قفقاز و

ایجاد پیوندهای بیشتر در این حوزه به چاپ مقالات مرتبط با زبان‌ها و گویش‌های کرانهٔ کاسپین و منطقهٔ قفقاز، و با پژوهش‌های ادبی این گستره که صبغهٔ زبان‌شناختی داشته باشند، اختصاص یافته است. هدف از تأسیس این فصلنامه که به دو زبان فارسی و روسی منتشر می‌شود آشنایی پژوهشگران و محافل دانشگاهی ایرانی با تحقیقات انجام شده در کشورهای پسا شوروی و بالعکس است.

ادامه از همین صفحه

طولانی با ایران نمونه ای از اینها است. هم اکنون هم قتل عام کردهای ترکیه به پهنانه های مختلف و محدودیت برای ارامنه هنوز ادامه دارد. ترکها با یونانی هاهم رابطه خوبی ندارند و این عدم تحمل فرهنگهای دیگر مشکل بزرگی برای آنها شده است. تشکیل فراکسیون ترک زبان را هم باید در پرتو فعالیتهای سازمانهای وابسته به جمهوری آذربایجان و ترکیه نگاه کرد. اگر چه به ظاهر برای درخواست های بعضی استانهای ایران است که زبان ترکی در آنجا رایج است، ولی باید دانست که محرک و عامل این فراکسیون چند نفر بیشتر نیستند که از بعضی از منابع خارج از کشور الهام می گیرند و بقیه نمایندگان از نیات اصلی عاملان این فراکسیون خبری ندارند.

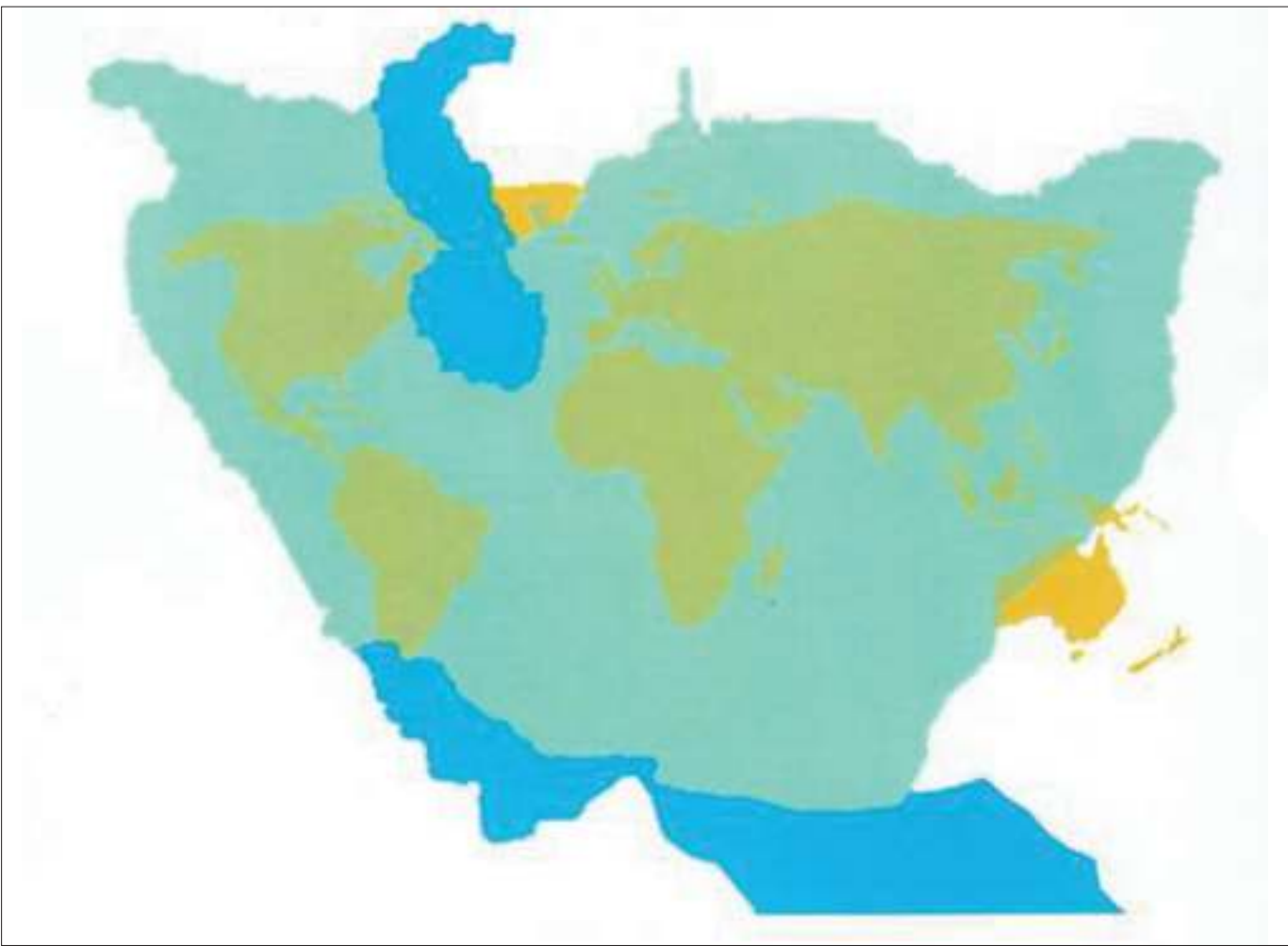
دستگاههای فرهنگی باید جوری تبلیغات ضد ایرانی پان ترکیستها را خنثی کنند و به فعالیتهای فرهنگی زبانها و فرهنگهای محلی یاری دهند. یکی از کارهای بسیار مفیدی که میراث فرهنگی ایجاد کرده است، ایجاد موزه مردم شناسی، که نماد فرهنگ های مختلف این سرزمین است. در بیشتر شهرهای استانهاست. مجلس باید لایحه ای تصویب کند که در آن از ایجاد هر گونه تشکیلات برترجویی بر مبنای قومی، نژادی، استانی ممنوع شده و تشکیل هر فراکسیون باید فقط بر اساس برنامه سیاسی برای همه مردم ایران باشد نه یک فرهنگ، فرقه، یا زبان دیگر. دولت باید بودجه خاصی را در مناطق غیر فارسی زبان تصویب کند و به تأسیس مراکز فرهنگی آن مناطق و ایجاد کانون پرورش کودکان، آموزش زبان فارسی، و کتابخانه های فارسی توجه بیشتری شود.

جنگ عراق با ایران که با پشتیبانی سه قدرت زمان یعنی جمهوری شوروی، اتحادیه اروپا، و آمریکا در گرفت، هدفش تلاشی کردن جمهوری اسلامی تازه پای بود. این جنگ نتیجه دلخواه هیچ یک از این قدرتها را نداد. پس از پایان جنگ عراق با ایران و حمله آمریکا به عراق، ایران به قدرت بزرگ منطقه تبدیل شد وعراق دچار جنگی داخلی شد که هنوز هم ادامه دارد. غربیان فهمیدند که با عملیات نظامی قادر به تعویض رژیم ایران نیستند، به ویژه که ایران به سرعت از نظر نظامی و اقتصادی کمبودهای خود را جبران کرد. طراحان و برنامه ریزان غربی برای درهم شکستن ایران به شیوه دیگری متوسل شدند. همان شیوه ای که بریتانیا در چند سده اخیر در جهان به کار برد و آمریکایی ها در برابر سرخپوستان بومی آمریکا به کار بردند. این شیوه «تفرقه بیانداز و حکومت کن» بود. تصویب بودجه های چند صد میلیون دلاری، ایجاد دفترهای سیاسی و پایگاههای نظامی در کشورهای همسایه، ایجاد تلویزیونها، رادیوها، و جایگاههای اینترنتی، کمک به تمام سازمانهایی که در خارج بر علیه ایران فعالیت می کنند و کسانی که در فضای مجازی به تبلیغ علیه ایران می پردازند، جزو همین طرح اصلی بود. بسیاری از کانون های اندیشه دست راستی در آمریکا، مانند آمریکن نیو اینترپرایز، که از اسرائیل خط مشی سیاسی خود را می گیرند هدف و برنامه اصلی شان در هم شکستن حکومت در ایران و تجزیه این کشور است. تجزیه ایران به کشورهایی کوچکتر با تبلیغ در میان استانهایی است که زبانی غیر از زبان فارسی صحبت می کنند.

با تبلیغات منفی که جمهوری آذربایجان و ترکیه بر علیه ایران می کنند و با هدایت و پشتیبانی مالی و فرهنگی آمریکا و اسرائیل است و به احساسات پان ترکیسم دامن می زنند، تأثیرش را به خوبی می شد مشاهده کرد. آذربایجانی ها ترک نیستند، بلکه از لحاظ نژادی و زبانی به خانواده های ایرانی تعلق دارند. زبان آذری شاخه ای از زبانهای ایرانی است شبیه تاتی و گیلکی. ترکی صحبت بعضی مردم آذربایجان به اجبار و به زور شمشیر سلجوقیان بوده است. زبانی ترکی در حدود پانصد سال است که در ترکیه و کمتر از آن در آذربایجان رواج یافته است. ناصرخسرو که هزار سال در راه سفر حج از مرو به بلخ از شهرهای آذربایجان گذر کرده و به ترکیه رفته است. در شهر وان ترکیه می گوید اینجا سه زبان رواج دارد، ارمنی، پارسی و عربی. یکی از کتیبه های کوروش کبیر در خارج از ایران در کشور ترکیه و بر صخره ای در دامنه قلعه وان قرار دارد.

حال که کشورهای ترک زبان همسایه احترام همسایگی را نگه نمی دارند و خط مشی سیاسی اربابان غربی خود را در برابر ایران در پیش می گیرند، باید با تبلیغات ضد ایرانی آنها مقابله کرد. آذربایجان در اثر جنگهای ایران و روس و معاهده گلستان و ترکمانچای از ایران جدا شد. جا دارد که سازمانهای مردمی غیردولتی دست به کار شوند و با اعزام هیئت های فرهنگی و مذهبی به جمهوری آذربایجان و تبلیغ شعار «بازگشت به دامن مام مهین» ایده اتحاد دوباره جمهوری آذربایجان را، که به حق می توان آن را ایران شمالی نام داد، با ایران تبلیغ و ترویج کنند. جمهوری آذربایجان یک کشور سه پاره است. بخشی از آن در تصرف ارمنستان است، و بخشی از آن، یعنی نخجوان، جدا از سرزمین اصلی است و برای رسیدن به ایران باید از ایران و با ارمنستان گذر کرد. به علت خصومت با ارمنستان، اکنون اهالی جمهوری آذربایجان فقط از طریق ایران می توانند به نخجوان سفر کنند. آذربایجانی ها باید با سرمایه گذاری و خریدن زمینهای نخجوان و برهم زدن ترکیب جمعیتی نخجوان به تدریج زمینه پیوستن این بخش از آذربایجان را به ایران فراهم آورند و سپس سرزمین اصلی آذربایجان را. سیستم سیاسی آذربایجان یک سیستم جمهوری سلطنتی است که کارگزاران آن مانند الهام علی اف همان کمونیستهای قدیمی هستند. مردم جمهوری آذربایجان مردم مذهبی هستند که در زیر یک حکومت دیکتاتوری خانوادگی به سر می برند. جا دارد که حوزه های علمیه با فرستادن مبلغین آگاه تبلیغات سیاستمداران این کشور را خنثی کرده و زمینه اتحاد ایران شمالی را در طی یک برنامه پنجاه ساله و یا حتی صد ساله فراهم آورد.

جالب است که یکی از خبرنگاران غربی در گزارشی که از ایران داده بود، از یک آذربایجانی در مورد جدانشدن استان آذربایجان و پیوستن به جمهوری آذربایجان سوال کرده بود. این آذری مهین پرست گفته بود که من در یک کشور پهناور زندگی می کنم که از شمال به دریای خزر و از جنوب به خلیج فارس و دریاهای آزاد منتهی می شود و به هرکجا که بخوام می روم. برای چه به کشور فقیر و کوچکی بپیوندم که راهی به هیچ کجا ندارد و از همه طرف محاصره شده است. اگر قرار است که اتحادی برقرار شود، جمهوری آذربایجان باید به ما بپیوندد که آنها از ما کوچکتر و کم جمعیت‌ترند.



کارنامه سیاهی در اجازه به تدریس زبانهای بومی در کشورخودشان دادند. انگلیسی ها در ابتدا بسیاری از مستعمرات بچه ها را می دزدیدند و به انگلستان می بردند تا مجبور شوند زبان انگلیسی را یاد بگیرند و پس از چند سال آنها را به کشورهای مستعمره بر می گرداندند تا بتوانند مترجم آنها باشند و به بومیان انگلیسی یاد بدهند. مسیونرهای مسیحی در استرالیا و آفریقا و آمریکا انجیل را به زبان انگلیسی برای بومیان آموزش می دادند تا انگلیسی یاد بگیرند. اسپانیایی ها و پرتغالی ها چنان قلع و قمعی از بومیان آمریکای جنوبی کردند که فقط زبان اسپانیایی و پرتغالی زبان ای قاره شد. فرانسه تمام زبانهای محلی را از میان برد. این کشورها اکنون که زبانهای رسمی کشورهایشان اینترنیتی به ترکیب شده است و رقیب جدی ندارند، به زبانهای دیگر، اگر وجود داشته باشد، اهمیتی نمی دهند چون قابلیت رقابت ندارد. هم اکنون کودکان فلسطینی می باید از کودکی زبان عبری را یاد بگیرند و آموزش آنها به زبان عبری است.

ادوارد شرلی کارمند سیا که به طور مخفیانه در سال ۱۹۹۴ سفر کرده است، در کتاب خود به نام «دشمن خود را بشناس» که در سال ۱۹۹۷ منتشر شد. گفته است که حتی فکر جدا شدن آذربایجان به پشت سیاستمداران ایرانی لرزه می اندازد. و بهترین روش مبارزه با دولت ایران را نفوذ و اختلال و خرابکاری در آذربایجان دانسته بود. پس از حمله آمریکا به عراق و خودمختاری کردستان و استقلال جمهوری آذربایجان و ورود دستگاه سیاسی اسرائیل به این دو کشور برنامه های مفصلی برای تبلیغات بر علیه ایران برنامه ریزی شد که هدف آن تفرقه بین مردم ایران و سپس حمله نظامی و سرنگونی حکومت و تجزیه ایران به کشورهای کوچکتری بود. غافل از این که این ملت چند هزار ساله به این آسانی ها مانند کشورهای همسایه از هم نمی پاشد و پایه های فرهنگی و اعتقادی و سیاسی و تاریخی عمیق و کهنی دارد. دستگاههای تبلیغاتی کشورهای ترک زبان همسایه همسو با دستگاههای تبلیغاتی آمریکا، انگلستان و اسرائیل برنامه هماهنگی را در زمینه های مختلف اجرا کرده اند و در دست اجرا دارند. یکی از آنها تبلیغ طرح تدریس و آموزش به زبان مادری است.

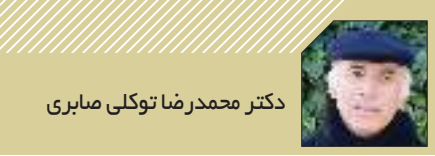
به تازگی که سفری به شهرهای آذربایجان داشتم و با هموطنان آذری گفت‌وگو می کردم. با فردی روبه‌رو شدم که علی‌رغم اکثر مردم آذربایجان که مردمان مهین دوستی هستند از زبان ترکی بسیار تعریف و تمجید می‌کرد و سخنان پان‌ترکیست ها را به من تحویل می داد مبنی بر این که ترکها در زمان کوروش

فرهنگ مشترک دارند و این تفاوت زبانی نمی تواند عامل جدایی ویا افتراق باشد. زیرا این وجوه اشتراک آنها را سخت به هم پیوند داده است.

موضوع آموزش به زبان مادری، به جای زبان فارسی، که گهگاه سازمانهای داخل و خارج از ایران پیش می کنند، و رسانه های غربی آن تبلیغ می کنند ابتدا توسط کانون های اندیشه صهیونیستی در آمریکا و اسرائیل پیشنهاد و به طور وسیعی در مورد آن تبلیغ شد. غرض آن نیز ایجاد دردرس و مشکل و اختلاف بین گروههای قومی در ایران بود. با این طرح و برنامه آموزش زبان مادری در استانهایی که زبان مادری شان زبان فارسی نیست به عنوان یک درخواست فرهنگی و در اصل یک درخواست سیاسی ارائه شد. به این ترتیب قصد این بود که با آموزش زبانی جز آموزش زبان فارسی در مدارس و دانشگاه به یک تفاوت فرهنگی و جدایی فرهنگی انجامد که به تقاضای بعدی که خود مختاری به علت تفاوت زبانی

است و سپس استقلال و پیوستن به سرزمین های خارج از مرز ایران برسد که به این زبانها صحبت می کنند. این تبلیغات بیشتر متوجه استان آذربایجان و کردستان است. این کشورها در حالی که سعی دارند کشورهای خاورمیانه را به کشورهای کوچکتر و ضعیف تری تجزیه کنند وقتی به مشکلات زبانی و ملی و فرهنگی خودشان می رسد به وجه اشتراک خود با آنها تاکید می کنند تا وجه افتراق. کشور انگلستان که به نظر می رسد یک زبان واحد دارد با اسکانلند و ویلز که جزوی از آن است و به زبان گی لیک صحبت می کنند، هیجگاه اجازه تدریس به این زبانها را در کشور خود نداده است. حتی وقتی اسکانلند از انگلستان جدا نشود. همان سیاستمداران برای عراق تجویز دیگری داشتند و دارند. یعنی تجزیه به سه بخش شیعه نشین، کرد نشین و عرب نشین. ایالتی مانند کالیفرنیا، به علت کثرت کسانی که به زبان اسپانیایی صحبت می کنند و فرهنگ آمریکای لاتین را دارند از نظر فرهنگی به هیچ وجه تشابهی با ایالت نیو اورلئان که فرهنگ فرانسوی دارد و یا آلاباما ندارد. با این حال هیچیک از سیاستمداران به این تفاوت عمده اشاره ای ندارند و آن ها را، به علت وجود زبان مشترک یعنی انگلیسی، بخشی از ایالات متحده آمریکا می دانند.

کشورهای غربی خود که این همه به تاکید و تبلیغ تدریس زبان مادری در ایران می پردازند.



دکتر

محمدرضا

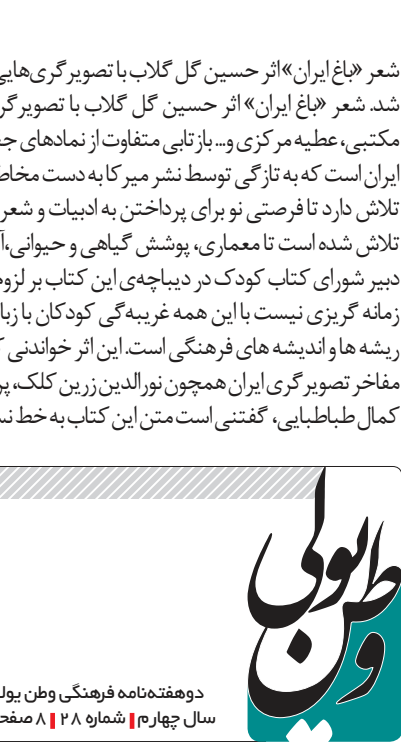
توکلی

منابری

ما ایرانیان جزو تعداد انگشت شمار کشورهایی هستیم که دانش آموزان آن می توانند متون نظم و نثر هزار ساله خود را، از شاهنامه تا سفرنامه ناصرخسرو، بخوانند. فهم متون قدیمی فقط منحصر به افراد با سواد نیست. افراد بی سواد هم قرنها شاهنامه را در قهوه خانه ها و چایخانه ها شنیده و فهمیده و لذت برده اند. متن های ادبی اکثریت زبانهای اروپایی به چهارصد و یا پانصد سال پیش نمی رسد و متون پیش از آن را اروپایی ها نمی توانند بفهمند. حتی دو زبان قدیمی یونانی و عبری چنین توفیقی را ندارند، زیرا زبان امروزی آنها باز زبان هزار سال پیش از آن بسیار تفاوت پیدا کرده است. فارسی زبانی است که هنوز در آسیای میانه قرقیزستان، ترکمنستان، تاجیکستان، ازبکستان، پاکستان، افغانستان مردم با آن سخن می گویند. این زبان، زبان وحدت ملت ایران است. باید به آن اهمیت داد.

به تازگی از یک سفر در آذربایجان و کردستان و خوزستان بازگشتم. در این سفر در چندین جا صحبت از لزوم آموزش و تدریس به زبان مادری پیش کشیده شد. تبلیغ برای آموزش و تدریس به زبانهای محلی در کشوری که زبان رسمیش فارسی بوده است و دارای چنین ادبیات جهانی است قابل تامل است. اگر در دوران گذشته که روزنامه و رادیو و تلویزیون نبود و آموزش عمومی و رایگان وجود نداشت کودکانی که زبان مادرشان فارسی نیست مشکل یادگیری زبان فارسی را داشتند، اکنون با عمومیت رسانه های عمومی و کانالهای تلویزیونی، و برنامه های کامپیوتری، کتاب و کتابخانه های عمومی این مشکل خیلی کمتر شده است و بسیاری از کودکان غیر فارسی زبان حتی پیش از رفتن به مدرسه زبان فارسی را یاد می گیرند. وزارت آموزش و پرورش نباید در دام تدریس زبان مادری به جای زبان فارسی گرفتار شود. علت پابندگی و دوام فرهنگ ایران وجود زبانها و فرهنگهای مختلف در این کشور پهناور است. شاید بدون این تنوع، فرهنگ ایران این پالندگی و این پابندگی را نمی داشت. باید زبان فارسی را هم به عنوان زبان پیوند همه زبانهای بومی ایرانی ترویج کرد. این زبان زبان وحدت ملت ایران است. هیچ زبان نباید جانشین زبان فارسی شود. در حالی که نباید هیچ گونه ممانعتی برای گفتگو و انتشار به زبانهای محلی وجود داشته باشد. آموزش کودکان باید به زبان فارسی و در کنار زبانهای محلی باشد نه این که زبانهای محلی جانشین زبان فارسی شود. زیرا که اگر هرکسی بخواهد زبان ناحیه خودش آموزش یابد، پس یک بلوچ و کرد چگونه باید با یک آذربایجانی گفتگو کند. جز زبان فارسی؟ پس غرض جانشین شدن زبان مادری به جای زبان فارسی از میان می رود.

اگر قرار باشد که هر کسی به زبانی که در محیطش گفتگو می شود و یا در کودکی با آن آشنا شده است پس ممکن است که کسی درخواست کند که دولت باید بودجه ای را برای آموزش زبان مطربی اختصاص دهد. زبان فارسی برآیند همه زبانهای ایرانی است که به خاطر توانایی هایش در بیان مطالب علمی، ادبی و فلسفی به این مقام رسیده است. کمتر زبان غیر اروپایی است که چنین توانایی مطابقه با زمان و وضع برابرنهاده هایی برای واژه های بیگانه داشته باشد. بودجه دولتی فقط باید صرف آموزش زبان فارسی شود که زبان ملی است. با این حال اگر هر قومی بخواهد به زبان خودش صحبت کند، نباید مانع آن شد، همان طور که اکنون چنین است و در استانهایی که زبان مادری شان غیر از زبان فارسی روزنامه و مجله و رادیو به همان زبانها منتشر می شود. امکانات دولتی فقط باید صرف آموزش زبان فارسی شود و هر ایرانی باید زبان ملی مهین خود را ابتدا یاد بگیرد که زبان ارتباط میان همه قومهای ایرانی است. زبان یکی از جنبه های فرهنگ یک ملت است، ادبیات، دین، فلسفه، هنر، و تاریخ مشترک بخش دیگری از آن است. ایرانیانی که زبان مادری شان فارسی نیست در همه موارد فوق با فارسی زبانها



دو هفته‌نامه فرهنگی وطن یولی

سال چهارم | شماره ۲۸ | ۸ صفحه

هفت

تاریخ

History

شعر «باغ ایران» اثر حسین گل‌گلاب با تصویرگری‌هایی از برخی اساتید تصویر گر ایران در قالب یک کتاب منتشر شد. شعر «باغ ایران» اثر حسین گل‌گلاب با تصویرگری‌هایی از نورالدین زرین کلک، پرویز کلانتری، غلامعلی مکتبی، عطیه مر کزی و… بازتابی متفاوت از نمادهای جعفرافشایی، تاریخی، اسطوره‌ای، اجتماعی وزیست محیطی ایران است که به تازگی توسط نشر میرکا به دست مخاطبان رسیده‌است. این اثر با مقدمه‌ای از نوش‌آفرین انصاری تلاش دارد تا فرصتی نو برای پرداختن به ادبیات و شعر کهن فارسی باشد.بر این اساس در تصویرگری این کتاب تلاش شده‌است تا معماری، پوشش گیاهی و حیوانی،آداب و سنن و دیگر نشانه‌های میراث فرهنگی کشور به مخاطبان معرفی شود. دبیر شورای کتاب کودک در دیباجیه این کتاب بر لزوم انتشار آثاری که معرف متون در خور و فاخر فارسی اند تأکید کرده؛ از تغییرات زمانه‌گریزی نیست با این همه غریبه‌گی کودکان با زبان و ادب فاخر پارسی دردناک است چرا که فراموشی زبان سرآغازی بر دوری از ریشه‌ها و اندیشه‌های فرهنگی است.این اثر خواندنی که با مضمون عشق به میهن خلق شده‌است در بسیاری از صفحات خود معرف مفاخر تصویرگری ایران همچون نورالدین زرین کلک، پرویز کلانتری، غلامعلی مکتبی، عطیه مر کزی و…است.همچنین هدی حدادی، کمال طباطبایی، گفتنی است متن این کتاب به خط نستعلیق توسط بهاره اکبرزاده برای کودکان بالای ۷ سال خوشنویسی شده‌است.

انتشار مجدد

«باغ ایران»



داور یوسفپور

پژوهشگر و مدرس دانشگاه

شادروان سرلشگر قاسمعلی ظهیرنژاد یکی از مفاخر برجسته ونواد تاریخ معاصر سرزمین دلاوران، سلحشوران، اندیشمندان و فرهیختگان بوده که نام و آوازه‌اش در مجامع مختلف کشور، بلکه جهان دانش و فنون نظامی پیچیده و همواره افتخارات بسیار بزرگی برای مام میهن به یادگار گذاشته‌است.

زنده یاد تیمسار ظهیرنژاد سال ۱۳۰۳ در اردبیل متولد شد. در هجده سالگی به استخدام ارتش در آمد و در سال ۱۳۲۳ به درجه‌ی گروهبان سوّمی رسید. سال ۱۳۳۰ برای تحصیل به دانشکده‌ی افسری وارد شد. پس از گذراندن دوره‌ی دانشکده‌ی افسری، دوره‌ی تخصصی پیاده‌ی مقدماتی و عالی را با موفقیت طی

کرد.با توجه به هوش و استعداد ذاتی، همچنین علاقه‌مندی و شایستگی، وارد دانشکده فوق تخصصی فرماندهی و ستادنیروهای مسلح شد و با صداقت و پشتکاری هر چه تمام به خدمت در نیروی زمینی ارتش ادامه داد.

در سال ۱۳۳۳ پس از فراغ تحصیلی از دانشکده‌ی افسری با درجه‌ی ستوان دوّمی در لشکر ۷ رومیه مشغول به کار شد. او به علت وظیفه شناسی، نظم، دقت، درایت و لیاقت، پلمه‌های ترقی و پیشرفت را خیلی سریع طی کرد.اما در عین حال به دلیل تدّین و ایستادگی در برابر تخلفات، مورد حسادت بعضی از همکاران و فرماندهان ارتش قرار گرفت. سرانجام قبل از انقلاب پس از بیست و یک سال خدمت صادقانه و شرافتمندانه، در سال ۱۳۵۵ با درخواست بازنستسگی وی با درجه‌ی سرهنگ دوّمی موافقت شد.با پیروزی انقلاب و فرار عذّای از فرماندهان ارتش، سرهنگ دوّم پیاده شادروان قاسمعلی ظهیرنژاد بار دیگر به

خدمت فراخوانده شد و با یک درجه ترفیع، در اسفند ماه ۱۳۵۷ به فرماندهی لشکر ۶۴ رومیه منصوب گردید. آن روزها بخش‌های جنوبی آذربایجان غربی و یادگان‌های ارتش آن مناطق در امان نبود. آن امیر غیرتمند و توانمند با توجه به سابقهدر خشان و خدمت قبلی در لشکر ۷ رومیه توانست در مدتی کوتاه انضباط و آرامش را به این لشکر بازگرداند و همین‌طور نیروهای ارتش را در سازماندهی نیروهای داوطلب و آموزش نیروهای سپاه پاسداران به کار گیرد.

با شروع تجاوز عراق و جنگ تحمیلی مسئولیت‌های حساس و بزرگتری بر عهده‌ی این فرمانده و امیر با صلابت، قاطع و مبارز گذاشته شد. در سال ۱۳۵۸ با ارتقا به درجه‌ی سرتیپی به سمت سرپرستی ژاندارمری و پس از گذشت دو ماه، به فرماندهی نیروی زمینی ارتش و سپس در مهر ماه ۱۳۶۰ به ریاست ستاد مشترک ارتش منصوب گردید.این امیر وفادار و دانشمند نظامی در سال ۱۳۶۶ به لحاظ رشادتهاو مجاهدت‌های فراوان به‌نخستین درجه‌ی سرلشگری بعداز انقلاب نائل آمد و در آبان ماه ۱۳۶۸ به ریاست گروه مشاوران نظامی فرماندهی کل نیروهای مسلح برگزیده شد و تا پایان حیات طبیعی‌ه خوددر این سمت باقی ماند. ذیلاً تصویر سیاستنامه‌ی آن زنده یاد خطاب به نگارنده و همکاران دلشگاه آزاد اسلامی اردبیل در مورد ترفیع درجه‌ی اعطایی فرماندهی معظم کل قوا به تاریخ ۱۳۶۶/۲/۲۲ از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد.

امیر سرلشگر ظهیرنژاد که از سربازی به سرداری رسیده بود در مقاطع بسیار حساسی چون شکستن حصر آبلهان؛ آزاد سازی خرمشهر، فاتح عملیات‌های پیروزمندانه‌ی ثامن الائمه، طریق القدس، فتح المبین، بیت المقدس و مسلم بن عقیل نقش سرنوشت سازی را به عنوان فرماندهی فاتح و فروتن در جنگ تحمیلی عراق دوشادوش سایر رزمندگان و سپاهیان بر عهده داشت. او همواره در هر مسئولیتی که در ارتش داشته خود را سرباز وطن می‌خواند. آن شادروان برای بقای ارتش تلاش‌های زیادی کرد و یکی از عوامل وحدت ارتش و سپاه بود. مهر ماه سال ۱۳۶۱ پس از انجام عملیات موفق مسلم بن عقیل و تسلط نسبی رزمندگان بر نزدیکترین معبر وصولی به بغداد، روزنامه‌ی اطلاعات مصاحبه‌ای را با زنده یاد تیمسار ظهیرنژاد رئیس وقت ستاد مشترک ارتش انجام داده‌است که فرازی از این مصاحبه‌ی تاریخی در زیر می‌آید:

«ها هر یک عمر موقتی داریم و بعد هم باید برویم به دنیای ابدیت. قسمتی از زندگی ابدیت یکی هم تاریخ این مملکت اسلامی است، عمر تاریخ این مملکت و این انقلاب برحق اسلامی ایران، جزئی از زندگی ابدیت است. ما ملت ایران نباید خیای ناکرده شرف و آزادی و رحمت الهی و حیات الهی را با ننگی که جهانخواران از این گذرگاه موتقی در پیش پای ماقراری می‌دهند آلوده‌سازیم و خود را شرمنده‌ی تاریخ نماییم.ماباید پیروزی حق بر باطل را به ثمر رسانیده‌و از شرف و حیثیت اسلام و آزادی و آزادیگی ایران و ایرانیان نگهبانی و پاسداری نماییم.»۱. «شجاعت ، صراحت و صداقت مرحوم ظهیرنژاد زبانزد همگان بوددر یکی از برنامهریزی‌های عملیات جنگی که رئیس جمهور معزول وقت ابوالحسن بنی صدر هم در آن حضور داشت، ظهیرنژاد هنگامی که مشغول تشریح عملیات و توضیح یگان‌ها بود، بیکباره بنی صدر در صدد برمی‌آید تا در مخالفت چیزی بگوید اما تیمسار ظهیرنژاد که فردی صریح و رک بود خطاب به بنی صدر می‌گوید: آقای رئیس جمهوری شما کلام مدرسه‌ی نظامی را گذرانده‌اید که به خود اجازه می‌دهید دخالت کنید!».بعد از در گذشت زنده یاد ظهیر نژاد، سرلشگر محمّد رحیمی جانشین او شد.سرلشگر رحیمی می‌گوید:«وقتی پشت میز او نشستم و کشور باز کردم و گزارش‌ها و دستخط‌هایش را خواندم، دیدم با چه شجاعت و صداقتی همه‌ی مسائل را به حضرت امام و منتقل کرده‌است.»۲

سرانجام امیر وفادار و شجاع سرلشگر ظهیرنژاد که به حق یکی از افتخارات بزرگ تاریخ نظامی ایران است در ۲۱ مهر ماه ۱۳۷۸ با داشتن گزاره نامه خدمات ارزشمنندو آثار ماندگار تاریخی ونظامی چشم‌از این جهان فریوست و به هم‌زمان شهیدش پیوست.رهبر معظم انقلاب در پیام تسلیتی به مناسبت در گذشت آن زنده یاد از لوبه عنوان «میر شجاع و غیرتمند ارتش جمهوری اسلامی یاد کردند

به بهانه‌ی بیستمین سالگرد در گذشت زنده یاد امیر سر لشگر قاسمعلی ظهیر نژاد

سرباز کهنسال وطن و فرمانده فاتح و فروتن

که سالیان متعددی از عمر خود در جهاد با دشمنان دین و کشور سپری کرد و در جبهه‌های دفاع مقدس رشادتها و فداکاری‌های فراوان نمود و در سنگرهای مختلف و مدارح عالی به میهن اسلامی خدمات شایان کرد.»

شادروان سرلشگر ظهیرنژاد از سرمایه‌های گرانقدر و از چهره‌های ماندگار، افتخار آفرین، منشأ خدمات عظیم در ارتش و این سرزمین بود که فضائل انسانی و سجایای اخلاقی همچنین دانش نظامی، روش و منش ایشان در طول عمر نزدیک به ۷۵ سال و استمرار نظم و انضباطش در حفظ این خصایل نیکو، شایسته تحسین و تکریم است.

در این مقوله صحبت از کسی است که با توجه به جوهر لیاقت، هوش و استعداد ذاتی خود، بیش از نیم قرن تلاش و مجاهدت در راه صیانت از کشور در سنگرهای مختلف نظامی با مدارح عالی خدمات شایانی نموده و بنا به سوابق درخشان، پس از پیروزی انقلاب بارها در فضایی مسئولیتها پذیرفته و پیوسته تلاش‌ها کرده و کارها را به سامان رسانده است. بدون تردید توفیق الهی رفیق راهش بوده که توانسته‌است در شرایط و موقعیت‌های

گوناگون مال و مقام و قدرت به طور کلی در عرصه‌عشق و ایمان سربلندببیرون آید و از کیان ایران و اسلام دفاع کند.

انسان صادق و فرزانه‌ای که در همه عمر ساده زیست و به کم قناعت کرد و کوشیدنه کینه‌ی کسی را به دل گیرد، نه بخل ورزد و نه بد زبانی کند. حرمت و کرامت و آبروی مردم نزد او مهم بود. از آبروی انسان‌ها و حقوق محرومان و مظلومان دفاع نمود و همواره در راه استقلال، آزادی و سربلندی این ملک و ملت جانبازی‌ها و فداکاری‌ها کرد.

خطرات زیادی از زنده یاد سرلشگر ظهیرنژاد به یاد دارم که به بیان دو خاطره‌ی گلچین شده و شنیدنی بسنده کنم. یکی از آن خطرات شیرین، شرف یابی به حضور استاد ملک سخن شادروان شهیر یار است. زنده یاد سرلشگر ظهیرنژاد با داشتن شخصیت چند وجهی علاقه‌ی وافر ی به شعر و ادبیات داشت و طوری که بیشتر اشعار مولوی را حفظ و این علاقه‌مندی در سخنرانی‌ها و گفتارش نیز محسوس بود.

قطعه‌شعر زیربای از حافظ شیرین سخن آراسته به خط نستعلیق و به صورت قاب شده که در دفتر کار ایشان نصب شده بود به چشم می‌خورد که موبد موضوع سفارش بزرگان به صبر و شکیبایی در برابر نوش‌ها و نیش‌ها بود. شعر مذکور بدین‌مضمون است.

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم‌مخور

ای دل از سیل فنا، بنیاد هستی بر کند

چون تورانوح است کشتیبان، ز طوفان غم‌مخور طی دیداری که با آن زنده یاد در اسفند ماه سال ۱۳۶۳ داشتیم، یک جلد کلیت شهیر یار که مژین به دستخط و امضای استاد شهیر یار بود به ایشان اهدا نمودم. او از این موضوع که از سالها پیش بنده در مدت اقامتم در تبریز از حضور استاد بی‌پدیل ملک سخن بهره‌ها جست و کسب فیض کرده و با حضرت استاد در ارتباط بودم؛ به یمن و برکت این آشنایی برای تشرّف به حضور سلطان عشق و شعر، شهیر یار شیرین سخن این توفیق را یافتیم که با هماهنگی و برنامه‌ریزی قبلی، در معیت مرحوم سرلشگر ظهیر نژاد، به همراه چند نفر از دوستان، به منظور دیدار آن تهران به مقصد تبریز عزیمت نموده و پانزدهم تیر ماه سال ۱۳۶۴ به حضور زنده یاد شهیر یار در تبریز شرفیاب و به فیض دیدار آن شاعر نامدار نایل شویم. در آن محفل ادبی مرحوم تیمسار قطعاتی از معروف‌ترین آثار شهیر یار «حیدر بابایه سلام» را با شور و شوق خاصی در جمع حاضرین قرائت کرد. در ادامه‌ی جلسه ضمن بحث و گفتگوی صمیمی دوستان با ایشان، استاد شهیر یار قطعاتی از سروده‌های خود را به زبان فارسی و آذری برای حاضرین خواند که بسیار مورد استقبال شنوندگان قرار گرفت. در پایان این دیدار استاد شهیر یار تعدادی کتاب مجموعه‌ی اشعار خود را امضا و به مهمانان اهدا نمود. پس از این دیدار به یاد ماندنی به اتفاق دوستان و همراهان، شهر تبریز را با خاطری شیرین به مقصد تهران ترک کردیم.

شهیر یار توبه شمشیر قلم در همه افاق

به خدا ملک دلی نیست که تسخیر نکردی

از دیگر خاطرات فراموش نشدنی که از شادروان تیمسار ظهیرنژاد به یاد دارم سفر فرهنگی و تاریخی آن امیر فقید سعید به اردبیل است که برای مراسم افتتاحیه‌ی دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه آزاد اسلامی اردبیل در زمستان سال ۱۳۶۴ انجام گرفت و بنده نیز افتخار حضور در معیت ایشان در این سفر را داشتم. به این منظور بنا به دعوت ریاست وقت دانشگاه آزاد اسلامی اردبیل جناب مهندس پریوند برای شرکت در مراسم افتتاحیه و آغاز فعالیت آموزشی دانشکده پزشکی در یازدهم بهمن ماه در هوای بسیار سرد زمستانی که توأم با نزول برف و کولاک بود در معیت تیمسار ظهیرنژاد برای حضور در آیین افتتاح دانشکده‌ی پزشکی از تهران به سوی اردبیل عزیمت کردیم. روز ۱۲ بهمن ۱۳۶۴ دانشکده‌ی پزشکی با حضور سرلشگر ظهیرنژاد و دیگر مسئولین و مقامات لشگری و کشوری، اساتید، دانش‌جویان، پزشکان، فرهنگیان، روحانیون و دیگر طبقات مردم فرهنگ دوست اردبیل، افتتاح گردید و آرزوی دیرینه‌ی همشهریان عزیز به ویژه جوانان و طالبان علم و معرفت تحقق یافت. در این مراسم با شکوه سرلشگر ظهیرنژاد بیانات مبسوطی درباره‌ی نقش دانش و جایگاه دانشگاه در رشد و توسعه جامعه بیان داشت که مورد توجه حاضرین قرار گرفت.

هر کس به زبانی صفت وصف تو گوید

ببلب به غزل خوانی و قمری به ترانه

پاورقی:

۱- روزنامه اطلاعات مورخ ۱۸/۷/۱۳۶۱، ص ۱۱.

۲- روزنامه ایران مورخ ۱۰/۸/۱۳۹۶/۱۷ خبر ۲۷۷۴۱۷



دکتر طباطبایی در فصل نخست کتاب «ملاحظات درباره دانشگاه»، به دو درد عمده دانشگاه در ایران اشاره می‌کند: ۱- عدم استقلال موضوعی از نهادهای علمی غربی، و ۲- ایدئولوژی‌زدگی. بر همین اساس، برای اصلاح اساسی دانشگاه نیز دو راهکار عمده می‌دهد: ۱- ملی کردن دانشگاه، و ۲- ایدئولوژی‌زدایی.

دکتر طباطبایی اشاره می‌کند که از الزامات محوری عملی کردن آن دو راهبر، در جهت اصلاح دانشگاه در ایران، «دانشن نظریه‌ای درباره دانشگاه» است که مقدمه آن نیز فہم «ضرورت تأسیس دانشگاه در ایران» است.

در واقع، تأکید دکتر طباطبایی بر داشتن نظریه‌ای درباره دانشگاه، با عطف نظر به سه اصل بنیادین و یک هدف غایی است.

در نوشتار حاضر به ارتباط میان آن سه اصل و این هدف غایی با لزوم صدور فرهنگ فراگیر ایرانی‌شهری از دل ایرانشهر خواهیم پرداخت.

دکتر طباطبایی در بخش هفدهم از نوشتار «دل ایرانشهر»، بار دیگر به مسأله بی‌اعتنایی به فرهنگ فراگیر ملی، به ویژه در عرصه اداره کشور، بازمی‌گردد و نمود آن را در دو عرصه «حرکات گریز از مرکز قوم‌گرایان و باورمندان به آیین‌های مختلف» و «فعالیت‌های اجتناب از ملیت باورمندان به دیانت ایدئولوژیکی» متذکر می‌شود و این موارد را به عنوان خاستگاه بخش مهمی از بحران اجتماعی کنونی در ایران معرفی می‌کند. چرا که اساساً با ایدئولوژیکی کردن دیانت و قرار دادن آن بیرون از فرهنگ فراگیر ایرانی‌شهری، مفهوم ملیت ایرانی و وضع متفاوت تحول آن به طور تاریخی، مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته و تفکر حاکم بر طرز اداره کشور با تلقی غیرملی و با بنیان‌های نظری و اهدافی نامتناسب با واقعیات ایران و شرایط ملیت ایرانی در حال اداره کشور است. به سبب همین ناهمخوانی، شاهد شکاف‌ها و بحران‌های اجتماعی مختلفی در ایران هستیم که شوربخانه از سوی گروه‌های مختلفی دامن زده می‌شوند که عاملان یا جاهلانه به مؤلفه بنیادی فرهنگ در مفهوم ملیت ایرانی غفلت می‌ورزند و حتی حملهور می‌شوند. از سوی دیگر، همین مشکل، فقط به امور داخلی ختم نمی‌شود، و در عرصه رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نیز خود را نشان می‌دهد و ایران را در بحران‌هایی جدی در منطقه مواجه ساخته‌است.

دکتر طباطبایی در «دل ایرانشهر» اشاره می‌کند: «احتمال دارد که اگر ایران نتواند دگر گونی مهمی در جایگاه خود در سطح جهانی ایجاد کند، رابطه نیروها به گونه‌ای در منطقه تغییر پیدا کند که تأمین منافع ملی ایران دستخوش آفت‌هایی درازآهنگ شود». به ویژه «سیات‌نگاری‌های حکومت در دهه‌های اخیر که در بی‌اعتنایی به ویژگی‌های ایران تاریخی است، موجب شده‌است که چنان که باید نتواند تصوری از الزامات منافع ملی داشته باشد». ما ایرانیان، سابقه تهاجم و در محاصره درآمدن از سوی بیگانگان را در طول تاریخ زیست خود داشته‌ایم. اما چه می‌شده است و با استفاده از چه ابزاری توانسته‌ایم که از خود دفاع کنیم، خود و کشورمان را حفظ کنیم و حلقه محاصره بیگانگان را بشکنیم؟

دکتر طباطبایی، فرهنگ فراگیر ایرانی‌شهری را به عنوان پاسخ این پرسش بیان می‌کند. در واقع، این فرهنگ فراگیر به عنوان یک ابزار پیشگیرانه و سیستم دفاع ایمنی برای ایران و ایرانیان عمل کرده است و همچون دیوار دفاعی است که اگر نباشد وحدت ملی و سرزمینی (تمامیت ما) به خطر خواهد افتاد و در برابر تهاجم دشمنان ضعیف خواهیم شد. برای تغییر این وضعیت تهدیدکننده، «وضع کنونی و آرایش کنونی نیروها در منطقه ایجاب می‌کند که استراتژی نوینی بر پایه مصالح تاریخی ایران بزرگ فرهنگی تدوین شود». اما این استراتژی مبتنی بر مصالح تاریخی ایران بزرگ

فرهنگی چیست؟

این استراتژی، بر پایه نظرات دکتر طباطبایی در بخش هفدهم نوشتار دل ایرانشهر، عبارت است از: ایستادن بر بنیان «فرهنگ فراگیر ایرانی‌شهری» «نسبت ایرانشهر به عنوان امری فراگیر در مقایسه با ایران کنونی، همان نسبت فرهنگ فراگیر یونانی- رومی- مسیحی در اروپا است. علم دانشگاه‌های جدید اروپایی از این فرهنگ فراگیر ناشی شده به پایه همین میراث مشترک خود نیز وحدت نظام علمی ایجاد کرده است. اندیشه ایرانی‌شهری نیز میراث مشترک بسیاری از اقوامی است که به

تدریج از ایران بزرگ جدا شده‌اند، و بر اثر غفلتی که در میان همین اقوام به این میراث مشترک لوحدت‌سازا پیدا شده، ایدئولوژی‌های قومی و مبتنی است بر احیای وحدت فرهنگی از طریق تقویت و صدور فرهنگ ایرانی‌شهری از دل ایرانشهر (یعنی ایران به مثابه سرزمین مادر).

در واقع، دفاع از ایران در برابر تهدیدات و بحران‌های بزرگ دفاعی تاریخی-طبیعی باشد که احیای آن مبتنی است بر احیای وحدت فرهنگی از طریق تقویت و صدور فرهنگ ایرانی‌شهری از دل ایرانشهر (یعنی ایران به مثابه سرزمین مادر). در عبادت دیگر، باید استراتژی دفاعی ما بر پایه احیای ایران بزرگ فرهنگی به عنوان یک دیوار بزرگ دفاعی تاریخی-طبیعی باشد که احیای آن مبتنی است بر احیای وحدت فرهنگی از طریق تقویت و صدور فرهنگ ایرانی‌شهری از دل ایرانشهر (یعنی ایران به مثابه سرزمین مادر). در عبادت دیگر، باید استراتژی دفاعی ما بر پایه احیای ایران بزرگ فرهنگی به عنوان یک دیوار بزرگ دفاعی تاریخی و طبیعی، هدف غایی مدنظر دکتر طباطبایی در فصل نخست «ملاحظات درباره دانشگاه» است، که برای دستیابی به آن الزاماتی را مورد تأکید قرار می‌دهد. برای صدور فرهنگ فراگیر ایرانی‌شهری و تقویت این فرهنگ، در نتیجه تقویت جهان ایرانی یا همان ایران بزرگ فرهنگی، و به تبع آن، دفاع از ایران، -علاوه بر بسیاری از موارد در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی- نیاز به نظام و نهاد علمی ایرانی‌شهری است که موضوع آن ایرانشهر باشد. از همین رو، ما نیاز به اصلاح در دانشگاه ایران داریم که بتواند توضیحی از منطق ایرانشهر و از ایران به عنوان «مشکل»، و توضیحی از «دگرگونی‌های استراتژیکی علیه ایران» بدهد، اما این دانشگاه تا اطلاع ثانوی دچار دو درد عمده غیرملی بودن و ایدئولوژی‌زدگی است. برای این اصلاح اساسی نیز ما نیاز به «نظریه‌ای درباره دانشگاه» داریم. همانطور که پیش‌تر اشاره کردم، تأکید دکتر طباطبایی بر «داشتن نظریه‌ای درباره دانشگاه» با عطف نظر به سه اصل بنیادین و یک هدف غایی –که آن سه اصل به نوعی ارکان دستیابی به آن هدف غایی هستند- می‌باشد، و این اصول و آن هدف غایی، در واقع، هم اهداف ملی ما از تأسیس دانشگاه و هم ضرورت ملی کردن دانشگاه را شامل می‌شوند.

اصل نخست: «اصل دانشگاه ملی»:

دانشگاه در ایران به عنوان نهاد علم ملی که موضوع آن ایران است، اهمیت بسیاری در «ستوار شدن شالوده وحدت ملی و دولت ملی» دارد و کانون اصلی برای «اعتلای فرهنگ ملی و نظریه‌پردازی برای شرایط ویژه کشور» است.

اصل دوم: «اصل دانشگاه و موضوع ایران در ذیل دانشگاه و موضوع ایرانشهر»:

«موضوع علم دانشگاه ایران باید ایران باشد، اما نه ایرانی که از دو سده پیش موضوع ایران‌شناسی غربی بوده است، بلکه ایران به عنوان ایرانشهر، که گستره فرهنگی وسیع و متنوعی را تشکیل

وقت تبریز

خواجه حافظ شیرازی

اگر چه باده فرح بخش و باد گل‌بیز است
به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

صراحی ای و حریفی گرت به چنگ افتد
به عقل نوش که ایام فتنه انگیز است

در آستین مرقع پیاله پنهان کن

که همچو چشم صراحی زمانه خون‌ریز است

به آب دیده بشویم خرقه‌ها از می

که موسم ورع و روزگار پرهیز است

مجوی عیش خوش از دور باژگون سپهر

که صاف این سر خم جمله دردی آمیز است

سپهر برشده پرویز نیست خون افشان

که ریزه‌اش سر کسری و تاج پرویز است

سوم آبان سالگرد درگذشت شاهزاده عباس میرزا؛

دریغ و درد که آسمان نخواست که ایران نظام گیرد

آوردن خبر مرگ عباس میرزا برای فتحعلی شاه

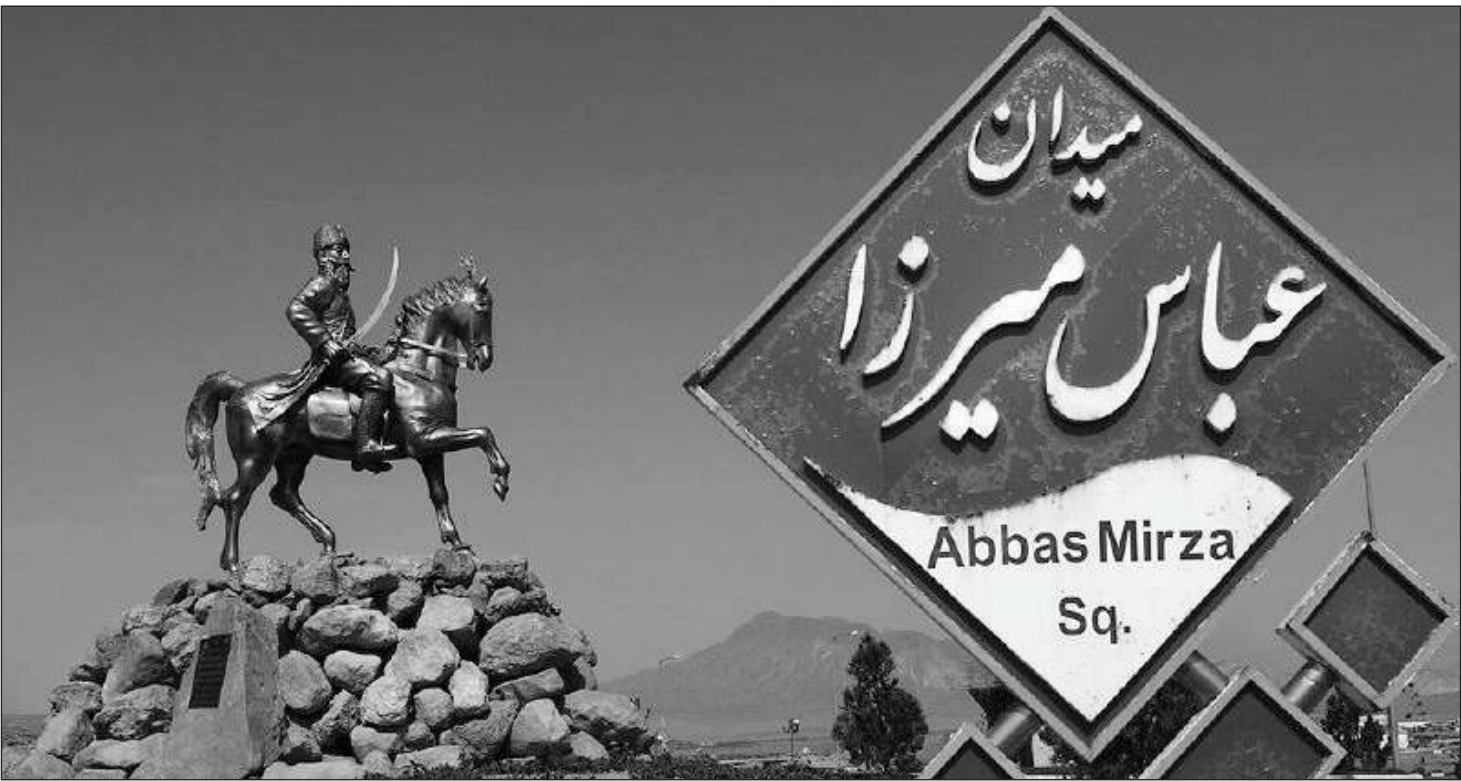
احمدمیرزا عضالدوله در تاریخ عضدی روایتی اندوهناک و غم‌انگیز از آوردن خبر مرگ عباس میرزا برای پدرش فتحعلی‌شاه دارد. چنان که می نویسد: ... الهیارخان به او می گوید که حالت ولیعهد خوب نبوده... سخن که به اینجا می رسد فتحعلی شاه می گوید: الهیارخان پس بگو عباس میرزا مرده. آصف‌الدوله به گریه افتاد. عرض کرد خداوند سایه مبارک قبله عالم را از سر اهل مملکت کم نفرماید ... بحمدالله در هر ولایتی یک نایب‌السلطنه دارید ... آصف‌الدوله بی‌اختیار گریه می کرد و اشک از ریش او می‌چکید ولی حضرت شهریار ی خم به ابرو نیاورد.

فتحعلی شاه در جواب الهیارخان می گوید: انصاف نکردی که گفתי در هر ولایت یک عباس میرزا داری. باید عرض کنی بعد ۷۰ سال عمر با این کثرت اولاد و ۴۰ سال سلطنت دیدی که از دنیا بی‌اولاد و بلاعقب رفتی!

دریغ و درد که آسمان نخواست که ایران نظام گیرد

میرزا ابوالقاسم قائم مقام که داماد فتحعلی شاه بود بعد از دریافت خبر درگذشت ولیعهد در نامه ای که برای شاهزاده خانم خواهر عباس میرزا و همسر خود می نویسد بیان می دارد که:

شاهزاده جان قربانت شوم؛ ز دوری تو نمردم چه لاف مهر زخم که خاک بر سر من باد و مهربانی من. اما یقین بدانید که در این واقعه هایله که خاک بر سر من و ایران شد، تلف خواهم گردید ... دریغ و درد که آسمان نخواست که ایران نظام گیرد و دولت و دین انتظام پذیرد. در این اعصار و اعوام کسی مثل ولیعهد جنت‌مکان یاد ندارد؛ عدل محض بود، محض عدل بود، حق خدمت خوب می‌دانست و قدر نوکر خوب می‌شناخت. به خدمت جزئی نعمت کُلی می‌داد، ایثار را پدر بود و ارامل را پسر. اهل آذربایجان در مدت ۳۰ سال پرورده احسان بودند. اهل خراسان را در این مدت سه سال، چنان بنده عدل و انعام و غلام فضل و اکرام خود فرمودند که صد برابر مطیع‌تر از اهل آن سامان شده بودند. این غلام پیر به چه زبان بگوید و به چه بیان بنویسد؟ خدا نخواست که جهان در عهد جهان‌داری او زنده و نازنده شود.



کهنه کلاهش تشدید شده و در آنجا برای مداوا ماند.

عباس میرزا در شب دوم آبان ۱۲۱۲خورشیدی پس از بازگشت از زیارت امام رضا (ع) حالش دگرگون شد و شاید بیشتر ناشی از مسمومیتی رموز بود که عده‌ای تاریخ نگاران به آن اشاره کرده اند. این حالت طوری عباس میرزا را به رخوت، سستی و بیحالی دچار کرد که سرانجام او را از پای درآورد.

عباس میرزا در بخشی از وصیت‌نامه خود از جنگ‌های زیان‌بار و بی‌حاصل با روس ها نیز سخن می گوید و می‌نویسد: برای ۲۰۰ هزار تومان ۱۰ کرور دادیم و هزار کرور ملک رفت و ۱۰ سالی ۱۰ کرور ضرر و زحمت‌های دیگر دادیم و جان من هم از غصه رفت!

دست کشیدن از محاصره هرات

و کسالت عباس میرزا

بعد از عهدنامه های گلستان و ترکمنچای، زمامداران ایران توجه خود را به سمت هرات معطوف کردند. عباس میرزا با سپاهی عازم آن خطه شد. حاکم سرخس، نسا و اشک آباد را گوشمالی داد و به کامران میرزا حاکم هرات دستور داد به دولت ایران مالیات بپردازد. در برابر پاسخ نامساعدی که از طرف کامران میرزا رسید، ولیعهد هرات را محاصره کرد. هرات در محاصره عباس میرزا بود که فتحعلی شاه قاجار به دلایل نامعلوم عباس میرزا را فراخواند. ولیعهد فرزند خود محمد میرزا را برای ادامه محاصره شورشیان در هرات باقی گذاشت و خود عازم تهران شد اما در حوالی مشهد بیماری

وی را نمی‌داشت از این حیث دچار اضطراب خاطر می‌شد... اگر بخواهم حس تحسینی را که این شاهزاده ایرانی در دل من برانگیخته است تمام و کمال بیان دارم از مطلب بسیار دور خواهم افتاد.»

عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه قاجار سرنوشتش با جنگ رقم خورده بود تا آنجا که در میانه جنگ به دنیا آمد و در پایان زندگی هم مشغول محاصره هرات بود اما همه اینها باعث نشده بود تا این شاهزاده قاجاری به این فکر نکند که چگونه می تواند قدر و قیمت جنگجویان مغرب زمین را داشته باشد و انتقام خود را از روس ها به خاطر تاراج ایلات بگیرد اما دریغا و درد که جهان به او وفا نکرد و فرصت کافی نداشت تا به قول خودش ایرانیان را هشیار کند.

سرگذشت نیاکان

آیت الله علوی بروجردی:

منشور کوروش نشانگر تمدن و تفکر والای ماست

ما باید برای شاهنامه بورسیه بدهیم



است. به‌مناسبت این انجمن، زرتشتی‌ها ما را به پارسی‌های هند دعوت کردند. آنجا که رفتم، دیدم اتاقی برای جمع‌آوری کمک به جیهه‌ها دارند. این‌ها کسانی هستند که به هر حال از ایران بیرونشان کردند؛ اما باز هم به‌عنوان پارسی، دلشان می‌تپید که این آب و خاک در معرض تاخت‌وتاز واقع شده بود. این موضوعیت دارد. بعد هم بعضی از جهات نشان داده می‌شود؛ اما برای مثال، ضرورتی ندارد که با منشور کوروش بجنگیم. این منشور، غنایی برای ما است. بنده پیش‌ترها صحبتی کرده بودم، اما به آن اعتراض شده بود. اما بنده

آیت الله علوی بروجردی نواده آیت‌العظمی بروجردی زعیم پیشین حوزه علمیه قم در دیدار با دکتر محمد جواد دهقانی رئیس مرکز منطقه‌ای اطلاع رسانی علوم و فناوری و سرپرست پایگاه استنادی علوم جهان اسلام اظهار داشت: علم محدودیت‌پذیر نیست. در داخل خود ایران، حساسیت‌هایی بر ابراز ایرانیت است. این درست نیست. یکی از ابزار ارتباط ما با بسیاری از اقشار، همین مسئله ایرانیت است، جدای از مسئله اسلامیت. ایرانیت مسئله بسیار مهمی است. بنده در دوران جنگ، سفری به هندوستان رفتم. در دهلی، انجمن یزدی‌ها مفصل

و آثار فارسی بسیار زیاد بوده است، حتی آثار ترکی که مربوط به ایران و ترکی آذری است. بنابراین الان می‌توانیم پیوندهایی با دیگران برقرار کنیم. خود عنصر شیعه، ما را به هندوستان، پاکستان، افغانستان و... مرتبط می‌کند و باعث از میان‌رفتن مرزهایی می‌شود. آذربایجان جداست؛ اما در قزاقستان و حتی در ارمنستان، چیزی نزدیک به ۵۰هزار شیعه وجود دارد. آذری‌هایی که به آنجا مهاجرت کردند، شیعه هستند. بنابراین اسلام وسیلهٔ ارتباط است و بر همین اساس، باید محدودیت‌ها را در دایرة علم و تحقیق کنار گذاشت. تمام این جهانی که ایران را به کشورهای دیگر ربط می‌دهد، قابل بهره‌برداری است. کسانی هنوز در پاکستان و در هندوستان مشتاق زبان فارسی و مشتاق ادبیات ما هستند؛ ولی ما اصلا توجه نداریم. حتی در ترکیه با آن اصراری که بر زبان ترکی بود ویر عوض کردن خط، منجر به گسسته شدن ارتباط فرهنگی شد، باز به حساب جلال‌الدین رومی، مولوی، دانشمندانی در دانشگاه آنکارا و دانشگاه‌های دیگر ترکیه کار کردند و کتاب‌ها و آثاری نوشتند که این مجموعه آثار آنان قابل بهره‌برداری است.

پیش‌تر، زبان اردو را فارسی هندی می‌گفتند. همین تاج محل که یکی از بناهای مهم دنیاست، بر سر در آن این شعر نوشته شده است: «خلل‌پذیر بود هر بناکه می‌بینیم، به‌جز بنای محبت که خالی از خلل است.» با همین رسم‌الخط فارسی، این شعر بر سر در تاج‌محل وجود دارد. همین نوشته، تبلیغ فوق‌العاده‌ای است برای زبان فارسی، اگر قدر بدانیم؛ یعنی پیوندی است بین ما و ملت‌های‌جدای از مسائل سیاسی که داستان خودش را دارد و نیز مسائل مذهبی، اگر ما علمی صرف برخورد بکنیم، این روش شمولی دارد که همهٔ این‌ها را دربرمی‌گیرد و نمی‌گذارد چیزی از دست برود. الان کسانی هستند که کاری به مذهب ما ندارند؛ اما به تاریخ پنج‌هزارساله

یا هشت‌هزارسالهٔ ایران حساسیت دارند. ما باید از این حساسیت استقبال کنیم. این‌ها به‌هرحال تمدن این آب‌وخاک است و پیوندهای ما با آنان به‌شمار می‌آید. به‌هرحال همان‌طور که این وسایل ارتباطی دل‌ها را به هم نزدیک می‌کند، زبان‌ها و فکرها را نیز نزدیک کرده است. این نزدیکی زبان و فکر، تکامل پیدا خواهد کرد و مرزها برداشته خواهد شد. آنگاه ما در دنیا و در مجموعهٔ تمدن‌ها حرف برای گفتن زیاد داریم. ادبیات ما خودش وزنهٔ سنگینی است. گاهی ما در محدوده‌هایی مسیر را کج می‌رویم. اگر مولوی چند اشتباه دارد، تا می‌توانیم، در داخل او را می‌گوییم، جانانه هم می‌گوییم! یا مثلا حتی حافظ یا سعدی را هم می‌گوییم؛ گرچه سعدی بالاخره سنی هست و حتی برای کشتن یا مردن مستعصم مرثیه‌سرایی نیز می‌کند: «آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین، در زوال ملک مستعصم امیرالمؤمنین؛ اما مگر می‌شود سعدی را از فارسی حذف کرد یا همین‌طور مولوی را، آن هم مولوی که آن‌گونه در وصف امیرالمؤمنین می‌سراید: «ای پس از سوء‌القضا حسن‌القضا» یا می‌گوید: «تا صورت پیوند جهان بود علی بود». وقتی اینان در دایرة ادبیات دنیا مطرح هستند، مضامین و مطالبشان هم در دنیا مطرح می‌شود. برای مثال در دنیا مطرح است که کسی مثل مولوی چه شیفتگی به امیرالمؤمنین داشته است. ما از این‌ها غافلیم؛ حتی از شاهنامهٔ فردوسی که مذهبی نیست و اشعار و مضامینش مربوط به ایران باستان است و هویتی برای ایران و ایرانی می‌سازد. کسانی در دنیا با این هویت کار دارند و دربارهٔ شاهنامه کار کرده‌اند. ما در اینجا باید امکان بازدید آنان از ایران را فراهم کنیم؛ حتی بورسیه بدهیم به کسانی که می‌خواهند در این رشته‌ها کار کنند. فارغ از مذهب و طریقهٔ سیاسی اینان، باید مسئولان برایشان امکانی فراهم کنند و شمولی باید در کار باشد.